

فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه‌ی ناشر.....	۹
بخش اول: هدف از روزه‌داری، کسب ملکه‌ی پرهیزکاری.....	۱۱
معنا و مفهوم تقوا.....	۱۳
تأثیر اعمال بر روح و روان انسان.....	۱۵
بهشت و جهنم، تجلی ملکات نفسانیته.....	۱۶
تبریک خداوند به بهشتیان.....	۱۸
داستانی عبرت‌انگیز از حضرت امام خمینی (ره).....	۲۰
ظهور ملکات انسان‌ها در روز قیامت.....	۲۳
دعای امام سجّاد <small>علیه السلام</small> برای سربازان مسلمان.....	۲۵
وظیفه‌ی حسّاس دستگاه تبلیغات دینی در این زمان.....	۲۷
هشدار تکان دهنده‌ی امام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۲۹
مهجوریت قرآن و امام زمان <small>علیه السلام</small>	۳۲

- بخش دّوم: بهره‌برداری کامل مسلمان از ماه مبارک رمضان ۳۵
- ماه رمضان و ضرورت تحوّل روحی ۳۷
- مّت بزرگ خدا بر بندگان ۳۸
- طلب توفیق برای بهره‌برداری از شب قدر ۳۹
- ملکوت زمان‌ها و مکان‌ها ۴۱
- مراقبت کامل در رعایت اخلاص ۴۵
- تقوای الهی، دستاورد ما از ماه مبارک رمضان ۴۹
- نگرانی شدید امام امیرالمؤمنین علیه السلام از غفلت مردم ۵۱
- بخش سوّم: تماس باطنی با قرآن در ماه مبارک رمضان ۵۵
- اتمام حجّت خدا با بندگان ۵۷
- راهیابی به حقیقت قرآن فراتر از الفاظ و الحان ۵۸
- تماس روحی با حقیقت قرآن ۶۰
- اکتفا به ظواهر سطحی از دین ۶۳
- قاری قرآن ملعون ۶۴
- ویژگی قرائت قرآن خداپسند ۶۶
- چو محرم شوی، رخسار دلبر بینی ۶۷
- نگاهی به حال و وضع خود داشته باشیم ۶۸
- قرآن در قلب جبار متکبر قرار نمی‌گیرد ۷۰
- تشبیه عالم بی عمل به غربال ۷۲
- تأکید امیر مؤمنان علیه السلام به عملگرایی ۷۴
- بیش از روزی مقدر، نصیبتان نخواهد شد ۷۴
- باور کنیم که خدا کارساز بنده‌نواز است ۷۶

- بخش چهارم: کمال انسانی در توجّه قلبی به باطن اعمال عبادی..... ۸۱
- بهره‌های متفاوت روزه‌داران از ماه مبارک رمضان ۸۳
- بی‌اعتنا به حقیقت عبادت ۸۵
- توجّه به باطن اعمال، شرافت‌بخش انسان ۸۷
- انحراف خطرناک در بینش ما ۹۱
- زندگی مذلت‌بار از دلدادگان به غیر یار ۹۵
- چشم دل باز کن که جان بینی ۹۸
- محروم همچون بینوایان خاک نشین ۱۰۰
- ای کاش برای زندگی‌ام ذخیره‌ای داشتم! ۱۰۳

بخش اول:

**هدف از روزه‌داری
کسب ملکه‌ی پرهیزکاری**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در گذشته بحثی راجع به روزه و حقیقت و آثار آن داشتیم، در ادامه‌ی همان بحث عرض می‌شود: قرآن کریم هدف اصلی از تشریح روزه‌ی ماه مبارک رمضان را تقوا نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما واجب شده است همان‌طور که بر امت‌های پیش از شما واجب بوده است، به این منظور که شما متقی بشوید.

معنا و مفهوم تقوا

تقوا که در آیات قرآن کریم و در بیانات رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام مخصوصاً در نهج‌البلاغه از امام امیرالمؤمنین علیؑ فراوان و مکرر آمده است، اگرچه غالباً به معنای پرهیزکاری و خداترسی ترجمه می‌شود، ولی حقیقت آن

۱- کتاب ماه رمضان، فصل شکوفایی انسان در پرتو قرآن، تألیف سیدمحمد ضیاء آبادی.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

یک نیروی روحی است که وقتی در انسان به وجود آمد، او را با کمال سهولت به اطاعت خدا وامی‌دارد و از گناه و نافرمانی خدا پرهیز می‌دهد. این نیرو و قوت روحی در اثر تکرار عمل پیدا می‌شود، چون هر عملی که از انسان صادر می‌شود، مثلاً نگاهی که می‌کند، حرفی که می‌زند، دستی که حرکت می‌دهد، تمام اینها به حسب ظاهر از بین می‌رود اما اثری از آن در روح آدم به وجود می‌آید.

حال اگر آن عمل تکرار نشد، آن اثر نیز به مرور زمان از بین می‌رود؛ ولی اگر تکرار شد اثر روی اثر، نقش روی نقش می‌آید و در نتیجه، حالت راسخه‌ای در جان پیدا می‌شود که در اصطلاح علمی، از آن به «ملکه‌ی نفسانیه» تعبیر می‌کنند و این ملکه‌ی نفسانیه بر اثر اشتداد* تبدیل به جوهری می‌شود که منبع آثار و منشأ افعال می‌گردد.

در گذشته این تشبیه عرض شد که اگر شما یک قطعه زغال را در کنار آتش بگذارید، ابتدا اندکی حرارت از آتش به این قطعه زغال می‌رسد که خیلی محسوس نیست، اگر دست به این زغال بزنید می‌بینید هنوز سرد است، اما چند دقیقه که گذشت و نفوذ حرارت تکرار شد و به درون جسم زغال راه یافت و پیش رفت، می‌بینید آن زغال سرد و سیاه به تدریج رو به سرخی رفت و داغ شد و عاقبت تبدیل به یک قطعه آتش سوزان گردید و اکنون به هر چه برسد، آن را می‌سوزاند.

* اشتداد: شدت یافتن.

تأثیر اعمال بر روح و روان انسان

شبیهِ این جریان بین روح انسان و اعمال صادر شده از بدن انسان تحقّق می‌یابد. روح و بدن به تقدیر خداوند حکیم در کنار هم قرار گرفته‌اند و رابطه‌ای بسیار نزدیک و تنگاتنگ با یکدیگر دارند و هر یک در دیگری اثرگذار و از دیگری اثربردار هستند. اعمال گوناگون بدن در روح اثر می‌گذارد و تحولات روح هم در اعمال بدن نمایان می‌گردد و بر اثر تکرار عمل صادر شده از بدن، آثار حاصل آمده در روح هم مکرر و مضاعف می‌شود تا تمام صفحه‌ی جان را پُر می‌کند و بر وجود انسان مسیطر* می‌شود و فرماندهی کلّ قوا در مملکت وجود آدم می‌گردد و تمام اعضا و جوارح از چشم و گوش و زبان و دست و پا و... را تحت تسخیر و فرمان خود می‌گیرد.

در نتیجه انسان یا یک موجود الهی و بهشتی می‌شود که وجودش منبع افکار عالیه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه می‌گردد و یا یک موجود شیطانی و جهنمی می‌شود و وجودش منبع افکار خبیثه و اخلاق رذیله و اعمال قبیحه می‌گردد.

همان‌طور که گفتیم انسان بر حسب اقتضاء سرشت اولیه‌اش، خاصیت انفعال و اثرپذیری دارد و با هر صحنه و هر منظره‌ای که مواجه شود، از آن اثر بر می‌دارد. همین خاصیت اثرپذیری است که زمینه را برای تحصیل علوم و دانش‌های گوناگون به وجود آورده و درهای علوم را به روی بشر گشوده

*مسیطر: مسلط.

است و اگر نبود این خاصیت، چگونه ممکن می‌شد که بیچه‌ای با ذهن خالی، بر اثر تکرار درس و خواندن و نوشتن، به یک دانشمند متخصص متبخر* تبدیل گردد و اگر نبود این خاصیت و اشتداد آن، هیچگاه این همه ترقیات روزافزون در علم و صنعت و هنر پیش نمی‌آمد و بشر بر آسمان و زمین مسلط نمی‌شد.

حال اگر محیط زندگی انسان از خانواده و اجتماع، از آموزشگاه و کارگاه، از بازار و خیابان و... جلوه‌گاه عوامل خیر و سلامت و صدق و صفا و امانت و عفت باشد، طبیعی است که انسان پرورش یافته در آن محیط، انسانی خواهد شد صادق و امین و عقیق و خیررسان به مردم و پس از مرگ هم به وجود آورنده‌ی زندگی غرق در نور و سرور و «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بهشت جاودان. اما اگر محیط زندگی اش کانون عوامل شرّ و فساد و ناپاکی و بی‌عفتی باشد، باز هم طبیعی است که آدم پرورش یافته در این محیط، آدمی خواهد شد منبع شرّ و فساد و خیانت و جنایت و ناپاکی و مردم آزاری و پس از مرگ هم به وجود آورنده‌ی زندگی غرق در ظلمت و عذونت توأم با عذاب‌های الیم جاودان جهنم سوزان.

بهشت و جهنم، تجلی ملکات نفسانیّه

آری، توجه به این حقیقت مستفاد از قرآن لازم است که نه بهشت عالم آخرت به صورت یک باغ سرسبز و خرّم از پیش

*متبخر: عمیق اندیش.

ساخته شده‌ای است که نیکوکاران را در آن جا بدهند، نه جهنم به صورت آتشخانه‌ی گداخته و سوزان از پیش ساخته شده‌ای است که بدکاران را به آنجا ببرند. بلکه بهشت و جهنم آخرت، نشأت گرفته از جان خود انسان است، یعنی همان ملکات نفسانیته که انسان در دنیا، از گذرگاه اعمال و اخلاق نیک و بدش در روح و جان خویش انباشته است، در عالم آخرت به صورت حور و قصور و انهار جاریه و اشجار مثمره‌ی بهشت* یا به صورت مار و عقرب و افعی‌های گزنده و آتش‌های سوزان جهنم در می‌آید و آدمی را در بر می‌گیرد. این قرآن است که می‌گوید:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...﴾^۱

[یاد آور] روزی را که هر کسی آنچه از کار نیک انجام داده است، حاضر می‌یابد و دوست می‌دارد که میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده است، فاصله‌ی زیادی باشد...

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿...وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...﴾^۲

...[گنہکاران در روز جزا] تمام اعمال [گذشته‌ی] خود را [در برابر خود] حاضر می‌یابند...

در آیه‌ای دیگر:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٢٤﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

* اشجار مثمره: درختان پرمیوه.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۹.

دَرَّةٌ شَرًّا يَرَهُ^۱!

هر کس اندکی کار نیک یا بد در دنیا انجام دهد، آن را در آخرت می‌بیند و در واقع، اعمال انسان در دنیا همچون بذری است که در زمین جان انسان افشاندن می‌شود و این بذری در سرای آخرت رشد می‌کند و به صورت محصول بهشتی یا جهنمی به خود انسان باز می‌گردد.

تبریک خداوند به بهشتیان

در روایتی داریم که وقتی انسان بهشتی وارد بهشت شد و در غرفه‌ای از غرفه‌های بهشتی استقرار یافت، ملائکه از جانب خدا برای تبریک ورود و خوشامدگویی می‌آیند. آن غرفه درهای متعدّد دارد و از هر دری فوجی وارد می‌شوند و تبریک و تبشیر می‌گویند، چنانکه در قرآن آمده است:

﴿...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۖ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۲

...ملائکه از هر دری [بر غرفه نشینان بهشتی] وارد می‌شوند و می‌گویند سلام بر شما، خوش آمدید، این محصول همان صبری است که در دنیا [در مسیر اطاعت از فرمان خدا] از خود نشان دادید و چه خوب پابان خوشی نصیبتان گشته است.

آنگاه نامه‌ای به دست آن انسان بهشتی می‌دهند و

می‌بیند در آن نامه نوشته است:

۱-سوره‌ی زلزال، آیات ۷ و ۸.

۲-سوره‌ی رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

(مِنَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
 أَمَا بَعْدُ فَأِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ وَ قَدْ جَعَلْتُكَ
 الْيَوْمَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ)؛

این نامه‌ای است از جانب [خداوند] زنده‌ای که هرگز
 نمی‌میرد، به [بنده‌ی] زنده شده‌ای که هرگز نخواهد مرد،
 اینک بدان که من به هر چه بگویم موجود شو، موجود
 می‌شود. تو را هم اکنون به جایی رسانده‌ام که به هر چه
 بگویی موجود شو، موجود می‌شود.

پس معلوم می‌شود آفریننده‌ی انسان او را به این منظور
 آفریده که به مرتبه و مقام خلاقیت برساند و خواستش را
 خواسته‌آفرین گرداند و این خود انسان است که با حرکت در
 مسیر عبودیت خدا، بهشت آفرین می‌شود و بر اثر انحراف از
 آن مسیر جهنم‌ساز می‌گردد.

نقل شده است: گروهی از بنی تمیم شرفیاب حضور
 رسول اکرم ﷺ شدند که رئیس آنها فردی به نام قیس بن
 عاصم بود. او از رسول اکرم ﷺ تقاضای موعظه کرد. آن
 حضرت ضمن مواعظی فرمود:

(إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ وَ هُوَ
 حَيٌّ وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا
 أَكْرَمَكَ وَ إِنْ كَانَ لَثِيمًا أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا
 مَعَكَ وَ لَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا
 تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحًا فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ أَنْسَتْ بِهِ وَ إِنْ فَسَدَ

لَا تَسْتَوْحِشْ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ فَعْلَكَ؛^۱

تو ای قیس! ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ همراه تو دفن می شود، در حالی که او زنده است و تو مرده ای. اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می دارد و اگر او پست و لئیم باشد، تو را تسلیم حوادث می کند. سپس او با کسی جز تو محشور نمی شود و تو هم با کسی جز او به صحنه‌ی محشر نمی آیی و از تو، جز او درباره‌ی کسی سؤال نمی شود و او کسی جز عمل خودت نیست، بنابراین سعی کن آن را صالح و شایسته گردانی، زیرا اگر آن شایسته و صالح باشد با او انس می گیری و اگر ناصالح باشد از کسی جز او وحشت نخواهی داشت.

داستانی عبرت انگیز از حضرت امام خمینی (ره)

اینجا مناسب آمد این داستان عبرت انگیز را که از استاد بزرگوارمان مرحوم آیت الله العظمی امام خمینی (رضوان الله علیه) در قم، در پای درسشان شنیده‌ام نقل کنم:

ایشان روششان این بود سال تحصیلی که به پایان می رسید و فصل تابستان دروس حوزه تعطیل می شد، روز آخر سال، بعد از درس، چند جمله موعظه می فرمودند که هم آقایان فضلا که پای درسشان بودند، تنبّه پیدا کنند و هم برخی از آنان که در ایام تعطیل برای تبلیغ دینی به بلاد دیگر می رفتند، در منابرشان نقل کنند. آن قصّه را ایشان به طوری که یادم هست، از کشکول شیخ بهایی (رحمة الله علیه) نقل می کردند که شیخ

فرموده است:

من در تخت فولاد اصفهان (که مقبره‌ای قدیمی است) با مردی که اهل ریاضت بود آشنا شدم. او غالباً از مردم کناره‌گیری می‌کرد و در آن مقبره به دعا و مناجات با خدا و ریاضات اشتغال داشت. روزی از او پرسیدم شما در طول این مدّتی که تنها در این مقبره مشغول ذکر و دعا و عبادت بوده‌ای، آیا خاطره‌ای داری که برای من نقل کنی. او فکر و تأملی کرد و بعد گفت:

روزی من در همین جا نشسته بودم، دیدم سر و صدایی بلند شد و جمعیتی جنازه‌ای را آوردند در آن گوشه‌ی قبرستان دفن کردند و رفتند. چندی نگذشته بود که احساس کردم بوی عطر خوشی به شامه‌ام می‌رسد. به اطراف نگاه کردم که این بوی عطر از کجاست؟ دیدم جوانی از در قبرستان وارد شد، خیلی خوش صورت و خوش لباس و خوشبو بود. فهمیدم این بوی خوش از اوست. آن جوان رفت کنار همان قبر و ناگهان دیدم آن قبر شکافته شد و آن جوان داخل قبر رفت و قبر به هم آمد. من غرق در تعجب و حیرت شدم که خواب می‌بینم یا بیدارم.

در همین حال، احساس کردم بوی بدی به شامه‌ام می‌رسد، خیلی نفرت‌آور بود. دیدم از در قبرستان سگی وارد شد وحشت‌انگیز، بد قیافه و بدبو. با عجله رفت کنار همان قبر، قبر شکافته شد و او داخل قبر رفت و باز قبر به هم آمد. من

تعجب و حیرتم بیشتر شد که چه صحنه‌ای دارم می‌بینم. لحظاتی گذشت. دیدم باز آن قبر شکافته شد و آن جوان از قبر بیرون آمد در حالی که سر و صورتش خونین و لباس هایش پاره و کثیف؛ خواست از قبرستان بیرون برود من دویدم جلو و او را قسم دادم که بگو تو که هستی و جریان چیست؟ گفت: من اعمال نیک آن میت هستم، مأمور شدم پیش او بروم و تا روز قیامت با او باشم. آن سگ هم اعمال بد اوست که پس از من آمد. ما با هم نمی‌توانستیم بسازیم، با هم گلاویز شدیم، او بر من غلبه کرد و از قبر بیرونم کرد. حال آن سگ تا روز قیامت با او خواهد بود.

این داستان نیز مؤید این حقیقت است که ملکات نفسانی مادر دنیا، مولد اعمالی است که آن اعمال، اعم از نیک و بد، ساختمان اخروی ما را پی‌ریزی می‌کند و ما را بهشتی یا جهنمی می‌سازد و به محض اینکه با فرارسیدن مرگ از دنیا منقطع و به عالم قبر و برزخ منتقل شدیم، یا با جوانی خوشرو و خوشبو و خوشخو مأنوس خواهیم شد یا با سگی وحشت‌انگیز، کثیف و بدبو، همنشین خواهیم گشت که رسول خدا ﷺ فرمود: بدان ای قیس، به طور قطع و مسلم تو پس از مرگ در عالم قبر و برزخ تنها نخواهی بود، بلکه با موجود زنده‌ای همنشین خواهی شد تا روز قیامت و آن روز هم با همان محشور خواهی گشت. آن موجود زنده، اعمال تو از نیک و بد است که یا به صورت انسانی خوشرو و خوشبو خواهد درآمد و یا به صورت سگی نفرت‌انگیز

و موحش و بدبو.

ما باید به خود بیاییم و ببینیم اکنون ساختمان اخروی خود را با چه مصالحی پی‌ریزی می‌کنیم و در سرزمین جانمان، چه بذرهایی می‌افشانیم و چه محصولی خواهیم برداشت. آیا بذر اعمال ما در سرای آخرت، درخت طوبی و بهشتی خواهد شد و میوه‌های حیات‌بخش خواهد داد یا شجره‌ی زقوم جهنم خواهد گشت و میوه‌های هلاکت‌بار خواهد داد.

ظهور ملکات انسان‌ها در روز قیامت

در روایت آمده است:

(أَهْلُ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ مُكْحَلُونَ أَبْنَاءَ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ)؛^۱

بهشتیان زیبارویانی هستند پاکیزه و شاداب به صورت جوانان در سی و سه سالگی.

اما جهنمی‌ها:

(يُحَسِّرُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ صُورٍ تَحْسِنُ عِنْدَهَا الْقَرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ)؛

گروهی از مردم در روز قیامت به صورت‌هایی وارد محشر می‌شوند که خوک‌ها و میمون‌ها در کنار آنها زیاده می‌شوند. عجیب اینکه با این همه تحولات و دگرگونی‌ها که در چهره‌های انسان‌های قیامتی به وجود می‌آید، مع الوصف آن تعیین و تشخیص‌دنیایی آنها محفوظ است آنگونه که امام علی^{علیه السلام} فرموده است:

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۸، صفحه ۴۰۶، با انکی تفاوت.

(لَوْ رَأَيْتَهُ لَقُلْتَ فَلَانٌ)؛

اگر یکی [از اهل محشر] را [به هر صورت که] بینی [اورامی شناسی و] می‌گویی این همان کسی است [که در دنیا] می‌شناختمش.
همان‌طور که گاهی در روزنامه‌ها و مجلات کاریکاتور از اشخاص می‌کشند. مثلاً شکل الاغ و سگ و گرگ و روباه را می‌کشند، ولی تا می‌بینیم، می‌فهمیم فلان آدم منظور است. در محشر هم می‌بینیم مثلاً خوکی وارد شد، او را می‌شناسیم و می‌گوییم این همان همسایه‌ی بدبخت ماست که آدم شهوت‌پرست و بی‌غیرتی بود. از آن طرف روباهی آمد، او را هم می‌شناسیم و می‌گوییم این همان سیاستمدار شیادی است که با نقشه‌های سیاسی خود موجبات بدبختی مردم را فراهم می‌ساخت. از آن سو جوانی خوش سیما و خوش اندام با شکوه و جلال را می‌بینیم، او را هم می‌شناسیم و می‌گوییم این همان پیرمرد ضعیف لاغری است که در فلان مسجد، به زهد و تقوا و تدبیر شناخته شده بود و امروز به صورت این جوان زیبارو آمده است.

نقل شده که روزی رسول اکرم ﷺ پیرزن کهنسال از پا افتاده‌ای را دید، از روی مزاح فرمود: تو چه خواهی کرد در روز قیامت که پیران را به بهشت راه نمی‌دهند؟ او گفت: پس وای بر حال من یا رسول الله، حضرت تبسمی کرد و فرمود: ناراحت مباش، پیرها را جوان می‌کنند و به بهشت می‌برند.
خلاصه اینکه بهشتیان از یوسف دنیا هم زیباترند و

جهنمیان از گرگ و خوک دنیا هم زشت تر و وحشت‌انگیزتر. حال قرآن کریم از خلال آیات آسمانی‌اش، هم جمال دلربای بهشت را نشان می‌دهد و هم عقوبات پر سوز و گداز جهنم را تا حالت خوف و رجا در پیروان خویش ایجاد کند. یعنی هم عشق به جمال بهشت در دل‌های آنها به وجود بیاورد و آنها را در اصلاح عقاید و اخلاق و اعمالشان کوشا و ساعی سازد و هم حالت ترس و گریز از جهنم را در دل‌های آنها بنشانند و آنها را از ارتکاب گناهان دور نگه دارد.

لذا می‌بینیم که مسأله‌ی معاد و مطالب مربوط به بهشت و جهنم در آیات قرآن کریم به طور مکرر و مؤکد مورد توجه قرار گرفته است و همچنین در لسان روایات و دعاها و مناجات‌های مأثوره از رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام تذکرات فراوانی داده شده است، ولی متأسفانه ما نه در روایات تدبیر لازم را داریم و نه از ادعیه و مناجات‌ها آنچنان که شایسته است متنبه می‌شویم و این جداً مایه‌ی تأسف است.

دعای امام سجّاد علیهم‌السلام برای سربازان مسلمان

امام سیدالساّجدين علیهم‌السلام در صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه آنجا که برای سربازان مجاهد در میدان جنگ با کفار دعا می‌کند این جملات را دارد:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ أَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمْ
الْعَدُوَّ ذَكَرَ دُنْيَاهُمْ الْخِدَاعَةَ الْعُرُورَ، وَ امْحُ عَنْ
قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ، وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ نَصَبَ

أَعْيَبُهُمْ، وَ لَوْحٌ مِنْهَا لَا يُبْصَرُهُمْ مَا أَعْدَدْتَ فِيهَا مِنْ
مَسَاكِينِ الْخُلْدِ وَ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَ الْخُورِ الْحِسَانِ...
حَتَّى لَا يَيْهَمُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْبَارِ، وَ لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ
عَنْ قَرْبِهِ بِفِرَارٍ؛

خدا یا بر محمّد و آل او درود فرست و هنگام روپرو شدن
سربازان مسلمان با دشمن، یاد دنیای فریب دهنده‌ی گول زنده
را فراموششان گردان، فکر مال و دارایی گمراه کننده را از
دلشان بیرون کن و بهشت را در برابر چشمشان قرار بده و از
آنچه در بهشت آماده ساخته‌ای از مساکین جاودانه و مقامات
عالیه و همسران زیبا در جلو چشمشان نمایان ساز.... تا احدی
از آنها به فکر روی برگرداندن از دشمن نیفتد و گریختن از
مقابل حریف خود را به ذهن خود راه ندهد.

بنابراین وقتی لازم شد که سرباز مسلمان در میدان جهاد
اصغر که جنگ با کفار است، به یاد خدا و بهشت خدا باشد تا
پیروز گردد، پس در میدان جهاد اکبر که جنگ با نفس اماره
است و آن مبتلا به همه‌ی ما مسلمانان است، به یاد خدا و بهشت
خدا بودن تا چه حدّ لازم و واجب خواهد بود تا ما هم در این
میدان پیروز گردیم و شکست نخوریم و جهنمی نشویم.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز این هشدار عمومی را داده

و فرموده است:

(اِحْدَرُوا هَذِهِ الدُّنْيَا الْخَدَاعَةَ الْعَدَارَةَ الَّتِي قَدْ تَزَيَّنَتْ
بِحُلِيِّهَا فَاصْبَحَتْ كَالْعَرُوسِ الْمَجْلُوءَةِ وَ الْعِيُونُ إِلَيْهَا

تَائِقَةٌ؛^۱

بر حذر باشید از این دنیای فریبنده‌ی حيله‌گر که خود را با زر و زیور آرایش داده و همچون عروسی زیبا و دلربا در مرئی و منظر آدمیان جلوه‌گر است. چشم‌ها به او دوخته شده و دل‌ها در عشق او به هیجان و تَوْقَانْ آمده است.*

آری در این صحنه‌ی لغزنده مراقبت شدید لازم است که به دام و کمند او نیفتیم و سعادت ابدی اخروی را با متاع اندک زودگذر دنیا مبادله نکنیم و خود را جهنمی نسازیم.

وظیفه‌ی حساس دستگاه تبلیغات دینی در این زمان

به راستی که الان جوانان ما در میدان جهاد اکبر هستند و به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام دنیا با همه چیزش مانند یک عروس زیبا و دلربا در مقابل چشم آنها جلوه‌گر شده است. دستگاه تبلیغاتی شیطان هم با برنامه‌های حساب شده و گوناگون به آن آب و رنگ مصنوعی می‌دهد و مرد و زن و پیر و جوان را در مسیر هوئی و هوس با سرعت و شدت جلو می‌برد و آنها را به انواع معاصی و گناهان آلوده نموده و سرانجام جهنمیشان می‌سازد.

حال در چنین روزگار مبتلا به دستگاه تبلیغاتی شیطان چقدر لازم است که دستگاه تبلیغاتی دینی ما قوی و مجهز باشد تا بتواند مصنوعی بودن آب و رنگ این زندگی غرق در

۱- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۰۸، با انکی تفاوت.

*توقان: شور و هیجان.

فساد را نشان داده، به مردم بفهماند که مراقب باشید این زشت‌های زیبانما دل از شما نبرند و شما را از زیبا و جمیل واقعی که خدا و آخرت است بی‌بهره و تهی دست نسازند!

از اینرو باید دانست که صنف مبلغان دینی مادر این زمان مسئولیت بسیار سنگینی بر عهده گرفته‌اند که ابتدا باید خودشان نسبت به شئون دنیوی از هر قبیل که هست زاهد و بی‌اعتنا باشند و سپس با بیانات گوناگون از طریق گفتن و نوشتن، دیگران را به زهد و بی‌اعتنایی به شئون دنیوی دعوت کنند آنگونه که مولا و مقتدای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به گوشه‌ای از زندگی زاهدانه‌ی خویش اشاره کرده و فرموده است:

و لَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ
وَبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِحِ هَذَا الْقُرْزِ وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ
أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ
وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْزِ
وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ؛^۱

من اگر بخواهم، می‌توانم به خوراکی‌های لذت بخش و جامه‌های فاخر دست بیابم، ولی بسیار دور از شأن است که هوی و خواهش نفس بر من غالب گردد و مرا به تناول طعام‌های گوناگون وادارد و حال آنکه شاید در حجاز و یمن کسی باشد که دسترسی به یک قرص نان نداشته و غذای سیری نخورده باشد.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۵.

در عین حال آن امام مهربان این تذکراهم داده است که:
 (أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَي دَٰلِكَ وَ لَكِنَّ أَعْيُنُونِي
 بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِقَّةٍ وَ سَدَادٍ)؛^۱

توجه که نه من از شما توقع دارم و نه شما می توانید در این حد از زهد همانند من باشید، ولی آنچه از شما می خواهم این است که در پرهیز از گناه و کوشش در انجام وظایف عبادی و پاکدامنی و درستکاری کمک کار من باشید تا هم بتوانم جامعه‌ی اسلامی به معنای واقعی به وجود بیاورم و هم زمینه‌ی شفاعت از شما در روز قیامت فراهم گردد.

اینگونه تذکرات و یادآوری‌ها باید از ناحیه‌ی مبلغین دینی در میان مردم به طور مکرر و دائم وجود داشته باشد تا مردم فراموششان نشود و به بیماری مهلک غفلت مبتلا نگردند.

هشدار تکان دهنده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام

لذا به نقل از مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) آمده است:
 (كَانَ يُنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ مَضَاجِعَهُمْ
 بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كَأَنَّهُ مَنْ فِي الْمَسْجِدِ وَ مَنْ جَاوَرَهُ
 مِنَ النَّاسِ)؛^۲

کلمه‌ی «کان» نشانگر این است که این کار روش همیشگی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است نه یک بار و دوبار، بلکه هر شب، وقتی که مردم از کارهای عادی خود فارغ می شدند و می خواستند

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۵.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه‌ی ۱۰۶.

رو به خوابگاهشان بروند، امام علیه السلام ندای کرد با صدایی که همه‌ی کسانی که در مسجد بودند و کسانی از مردم که در همسایگی مسجد قرار داشتند آن‌ها را می‌شنیدند که می‌فرمود:

(تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوا
 الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مَنِ
 الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُوداً وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً
 لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ بِهَا وَ الْوُقُوفَ عَلَيْهَا)؛^۱

توشه‌ی راه بردارید ای بندگان خدا، خدا شما را مشمول رحمت خود سازد که ندای آمادگی برای حرکت از این دار فانی داده شده است سرگرمی‌های دنیا را کم کنید و بر زاد و توشه‌ی راه آخرت بیفزایید چه آنکه سرراحتان گردنه‌های صعب‌العبور و منازل هول‌انگیز بسیار دارید که ناگزیر باید از آنها عبور کنید. آیا این نداها و این هشدارهای تکان دهنده نباید در ما تکانی ایجاد کرده و ما را به فکر تحصیل زاد و توشه‌ی راه بیفکند، آنچنان ما با آرامش خاطر و بی‌دغدغه و اضطراب نسبت به عالم بعد از مرگ زندگی می‌کنیم که گویی اصلاً اعتقادی به آنچه آیات قرآن و روایات اعلام می‌کنند، نداریم و گرنه آن اعتقاد و باور داشتن با این بی‌پروایی در مقام عمل هرگز نمی‌سازد! با این روش که ما در پیش گرفته‌ایم، مسلم مسمول این آیه‌ی از قرآن خواهیم شد که:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۴.

مَهْجُورًا؛^۱

رسول خدا [در مقام شکایت از امت خود در پیشگاه خدا خواهد] گفت: پروردگارا، امت من این قرآن را کنار گذاشتند و از آن دوری جستند.

ممکن است بگویید ما کی قرآن را کنار گذاشته ایم و از آن دوری جستیم. اکنون کتابخانه های ما پر از قرآن با طبع های گوناگون است. در هر خانه ای از خانه های ما مسلمانان یک یا چند نسخه از قرآن زینت بخش است. از رسانه های عمومی و دستگاه های فرستنده ی ممالک اسلامی آیات قرآن است که با آهنگ های دلنشین پخش می شود. درس و بحث قرآنی و حتی مسابقه در تلاوت و حفظ آیات و سوره های قرآن فراوان داریم، پس کی قرآن در میان ما مهجور و متروک شده است؟

در جواب عرض می شود: تمام اینها که شما گفتید درست است، اما آنچه که فرستنده و آورنده ی قرآن از ما خواسته است، تنها اینها نیست، بلکه منظور اصلی در دل جا دادن معارف و احکام قرآن و در مرحله ی عمل ظاهر ساختن آن است. این گفتار توییح آمیز فرستنده ی قرآن است که می گوید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟^۲

آیا این مدعیان پیروی از قرآن تدبیر در آیات آن

۱- سوره ی فرقان، آیه ی ۳۰.

۲- سوره ی محمد، آیه ی ۲۴.

نمی‌کنند تا مقاصد اصلی قرآن را درک کرده و به مرحله‌ی عمل درآورند یا بر اثر هواپرستی و ارتکاب گناهان، قفل‌ها بر دل‌های آنها زده شده است و هیچ حقیقتی از حقایق قرآن در آنها نفوذ نمی‌کند.

آری ما قرآن را در ظواهر زندگی خود وارد ساخته‌ایم و زبان و صوت و حنجره و حافظه‌ی خود را در اختیار قرآن گذاشته‌ایم، اما در قلب خود را که جایگاه اصلی اوست به رویش نگشوده‌ایم و از پشت در به او خوشامد می‌گوییم. آیات و سوره‌های آن را با آهنگی خوش و نغمه‌ای دلنشین می‌خوانیم و یکدیگر را با گفتن احسنت احسنت تشویق می‌کنیم، اما در دل را به روی خودش باز نمی‌کنیم! او هر چه از بیرون در فریاد می‌کشد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

من به عنوان موعظه‌ای از جانب خدای شما به سوی شما آمده‌ام و شفابخش بیماری‌های قلب‌های شما هستم، در خانه‌ی قلبتان را به روی من باز کنید، ولی ما بر اثر ارتکاب گناهان قفلی محکم بر در قلب خود زده‌ایم که اصلاً صدای قرآن را نمی‌شنویم.

مهجوریّت قرآن و امام زمان علیه السلام

پس باورمان شد که ما قرآن را از لحاظ تفکر و تدبّر در

معارف و عمل به احکام و دستورات آسمانی‌اش که هدف اصلی از نزولش بوده است، کنار گذاشته و مهجور و متروک‌ش ساخته‌ایم و آن میهمان عالیقدر آسمانی را نه به خانه‌ی قلب و نه به متن زندگی خود راهش داده‌ایم. در نتیجه مشمول شکایت رسول خدا ﷺ در پیشگاه خدا شده‌ایم که:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾؛

مع الوصف ما با وجود اقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز که عدیل قرآن است، چنین رفتاری داریم. دور هم می‌نشینیم و با آه و ناله و افغان دعای ندبه می‌خوانیم و فریاد می‌کشیم مهدی بیا، مهدی بیا، مهدی هم جواب می‌دهد کجا بیایم؟ آیا شما در کجای زندگیتان جا و محلّ مناسبی برای من گذاشته‌اید تا به آنجا وارد شوم؟ این بازارهای پر از معاملات فاسد شما، این خیابان‌های سرشار از بی‌حیایی و ضدّ عفاف شما، این مجالس جشن عروسی توأم با گناهان فراوان و این سفره‌های رنگین توأم با اسراف و تبذیر شما! آیا این جاها مناسب من هست که دعوتم می‌کنید و بیا بیا می‌گویید.

آری ما قرآن و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هر دو را بیرون خانه‌ی دل و خارج از متن زندگی نشانده‌ایم و تنها با تلاوت آیات قرآن، آن هم با صداهای ملیح و نغمه‌های دلنشین و خواندن دعای ندبه، آن هم توأم با اشک و آه و ناله و افغان، از آن دو امانت خدا و رسول خدا ﷺ پذیرایی می‌کنیم.

(أَعَادْنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا)؛

بخش دوم:

**بهره‌بردای کامل مسلمان
از ماه مبارک رمضان**

ماه رمضان و ضرورت تحوّل روحی

در شب‌های ماه مبارک رمضان این دعا از حضرت امام

صادق علیه السلام نقل شده که:

اَللّٰهُمَّ وَ هَذِهِ اَيَّامُ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدْ اِنْقَضَتْ وَ لِيَالِيهِ
قَدْ تَصَرَّمْتُ وَ قَدْ صِرْتُ يَا اِلٰهِي مِنْهُ اِلٰي مَا اَنْتَ اَعْلَمُ
بِهٖ مِنِّي؛^۱

خدا یا این ماه مبارک رمضان روزهایش سپری گشت و شب‌هایش

تمام شد، حال در این جریان، من چه وضع و حالی پیدا کرده‌ام،

خدا یا تو بهتر می‌دانی و از خود من به حال من آگاه‌تری.

آیا تحوّل در روحم پدید آمده است آیا از ملکه‌ی تقوا که

هدف اصلی از تشریح این عبادت بوده که فرموده‌ای ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ

الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ نصیب حال من گشته است یا خیر؟

(اَللّٰهِي وَ اَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِجَلَالِكَ الْعَظِيمِ اَنْ

يَنْقُضِيْ اَيَّامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لِيَالِيهِ وَ لَكَ قَبْلِيْ تَبِعَةٌ

اَوْ ذَنْبٌ تُؤَاخِذُنِيْ بِهِ)؛^۳

۱- بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۱۵۵.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

۳- بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۱۵۵.

خدا یا پناه به وجه کریم و جلال عظیمت می آورم از اینکه روزها و شب‌های ماه رمضان به پایان برسد و هنوز در ذمه‌ی من گناهی باقی مانده باشد که به سبب آن، مستحقّ اخذ و عقاب تو باشم.

آن قدر کثیف و پلید باشم که این ماه سراسر مغفرت و رحمت در من تأثیری نکرده باشد و هنوز آلودگی گناه در من باقی مانده باشد.

(سَيِّدِي سَيِّدِي سَيِّدِي أَسْأَلُكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِذْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِنْ كُنْتُ قَدْ رَضَيْتَ عَنِّي فِي هَذَا الشَّهْرِ فَارْزُدْ عَنِّي رِضًا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ رَضَيْتَ عَنِّي فَمِنَ الْإِنِّ فَارِضٌ عَنِّي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ)؛^۱

ای آقای من، ای مولا و ای سرور من، تو را قسم می‌دهم ای خدای یگانه به وحدانیتت، اگر از من در این ماه راضی شده‌ای، بر رضایتت بیفزای و اگر [پناه بر تو] از من راضی نشده‌ای، همین الان بر من لطف و عنایت کن و از من راضی شو یا ارحم الراحمین.

مَنْتَ بزرگ خدا بر بندگان

خدا بر ما مَنْت گذاشته و از جهات گوناگون وسایل تحصیل سعادت در اختیار ما قرار داده است، تنها عبادت یک شب قدر از ماه رمضان را بهتر از عبادت هزار ماه دانسته و فرموده است:

۱- بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۱۵۵.

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۱

هزار ماه تقریباً هشتاد سال است، اگر کسی موقف شود که هشتاد سال عبادت کند چقدر به خدا نزدیک می شود؟ عبادت یک شب از این ماه مبارک بیش از عبادت هشتاد سال آدمی را به خدا نزدیک می کند و مشمول رحمت و برکات خدا می سازد. آیا این خود یک منت بزرگ الهی نیست که بر ما نهاده است؟ در دعا به ما آموخته اند که بگوییم:

(يَا ذَا الْمَنِّ وَ لَا يُمْنُ عَلَيْكَ)؛

ای خدایی که منت گذار بر ما هستی و کسی حق منت گذاری بر تو ندارد.

کسی حق ندارد که بگوید من آن بنده‌ی خوب تو هستم که برای تو نماز می خوانم، روزه می گیرم، حج می روم، انفاق مال می کنم؛ آخر او از خود چه دارد که به رخ بکشد، هر چه دارد از وجود و هستی و حیات، جسم و روح و مال و قدرت نشستن و برخاستن و انفاق کردن همه عطیات و عنایات خداست.

(فَيَا ذَا الْمَنِّ وَ لَا يُمْنُ عَلَيْكَ مِنْ عَلَيَّ بِفَكَاکِ رَقَبَتِي مِنْ النَّارِ)؛^۲

طلب توفیق برای بهره‌برداری از شب قدر
حال ای خدا، بر من منت بگذار و گردنم را از آتش

۱- سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۳.

۲- الاقبال، صفحه‌ی ۲۴.

برهان. حال آن کسانی که اهل عبادت هستند و به موقعیت حساس شب قدر پی برده‌اند می‌کوشند که شب قدر را درک کنند و آن شب را به عبادت خدا بپردازند.

چون شب قدر در میان شب‌های سال پنهان و ناشناخته است و امامان علیهم‌السلام نیز بنا بر افشاء و معرفی آن نداشته‌اند و صلاح و مصلحت در اخفاء آن بوده است و لذا کسانی که دارای همت عالی بوده‌اند، در عمرشان یک سال را اختصاص به درک شب قدر می‌دادند، یعنی تمام آن سال را هر شب احیاء می‌گرفتند و بیدار می‌ماندند و به عبادت می‌پرداختند تا مطمئن شوند که شب قدر را درک کرده‌اند. هم کسانی که همتشان کمتر بوده، حدّ اقل سه ماه رجب و شعبان و رمضان را هر شب احیاء می‌کردند. از این کمتر تمام شب‌های ماه مبارک رمضان را بیدار می‌ماندند و از این نیز کمتر حدّ اقل احیاء سه شب از ماه رمضان، یعنی شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم را لازم می‌دانستند. از این هم کمتر احیاء دو شب از این سه شب یعنی شب بیست و یکم و شب بیست و سوم را نباید ترک کرد.

وقتی از امامان علیهم‌السلام می‌خواستند که از میان این دو شب یکی را به عنوان شب قدر مشخص کنند می‌فرمودند: چقدر آسان است احیاء این دو شب، یعنی این قدر تنبلی درست نیست که از احیاء و بیدار ماندن این دو شب کوتاه بیاید. البته شب بیست و سوم باقی مانده است، این هم فرصت مغتنمی

است و نباید آن را از دست داد و آن شب معروف به شب جهَنی است.

روایت است که مردی از قبیله‌ی جَهَنیّه شرفیاب خدمت رسول اکرم ﷺ شد و گفت: یا رسول الله، من در خارج مدینه زندگی می‌کنم. گوسفنددار و شتردار هستم، نمی‌توانم چند شب بیایم و در مدینه بمانم. شما یک شب را برای من معین کنید که من در آن شب با افراد خانواده‌ام بیایم، در مدینه بمانم و فضیلت شب قدر را درک کنم. رسول اکرم ﷺ شاید صلاح ندید که در حضور جمع یک شب را مشخص کند، از این رو به آن مرد فرمودند: نزدیک تر بیا. او جلو آمد و رسول اکرم ﷺ چیزی محرمانه به او فرمود و او رفت و مردم نفهمیدند چه شبی مشخص شد تا بعدها دیدند که آن مرد شب بیست و سوم با عائله و خدم و حشم و هر چه داشتند آمد و یک شب در مدینه ماند و فردا بار بست و رفت.

از اینجا پی بردند که شاید شب بیست و سوم شب قدر باشد و لذا آن شب به لیلَةُ الجَهَنی یعنی شب جَهَنی معروف شده است. ما امیدواریم خداوند مَنان ما را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد و توفیق بهره‌برداری از شب قدر را عنایت فرماید.

ملکوت زمان‌ها و مکان‌ها

ما هیچگاه نباید از آثار ملکوتی زمان‌ها و مکان‌های خاص و اعمال مخصوص که در آن زمان‌ها و مکان‌های خاص در شرع مقدّس مقرر شده است غافل باشیم؛ هر چند از نظر

ظاهربین ما قطعات زمان و مکان با هم فرقی ندارند. مثلاً شب و روز جمعه با شب و روز شنبه از حیث زمان بودن فرقی ندارد. ماه رمضان با ماه شوال چه تفاوتی دارد؟ زمین مکه و مدینه با زمین پاریس و لندن، از حیث مکان بودن یکسانند. اعمالی که ما به نام نماز انجام می‌دهیم و رکوع و سجود و قیام و قعودی که داریم چه فرقی با حرکات نرمشی دارد؟

آری از نظر ظاهربین ما، مطلب همین است، اما از نظر قرآن و بینش الهی، همه چیز عالم از زمان و مکان و اعمال و اخلاق و لحظه به لحظه‌ی عمر ما دارای باطن و ملکوت است و آثار خاصّ به خود را دارد و در روز قیامت که روز بُروز باطن اشیاء است، بارز خواهد گشت. این قرآن است که می‌فرماید:

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...﴾^۱

همه چیز دارای ملکوت است و آن در قبضه‌ی خداوند سبحان است...

این عالم حسّ و طبیعت که برای ما مشهود و عیان است، مولود عالم دیگری به نام عالم غیب و از دید ما پنهان است و این عالم با همه چیزش، از شکم آن عالم زاییده می‌شود. این باز سخن قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۲

هر چه در این عالم هست [از جماد و نبات و حیوان و انسان

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

و... [خزائش در نزد ماست و ما با تقدیر [و اندازه‌گیری]

خود در این عالم فرود می‌آوریم.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...﴾^۱

هیچ مصیبتی در زمین و در وجود خود شما واقع نمی‌شود، مگر اینکه آن قبل از اینکه ما زمین و شما را بیافرینیم در کتابی [لوح محفوظ] ثبت شده است...

البته این درباره‌ی مصائبی است که بر حسب جریان طبیعی عالم، واقع شدنی و اجتناب‌ناپذیر است و جدا از حساب مصائبی است که معلول بدعملی‌های انسان است که راجع به آنها فرموده است:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...﴾^۲

هر مصیبتی که به شما می‌رسد، در اثر اعمال بدی است که مرتکب شده‌اید (دقت شود)...

حاصل اینکه تا در دنیا هستیم، از چهره‌ی باطنی و ملکوتی اشیاء بی‌خبریم و روز قیامت آگاه خواهیم شد که قرآن می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۳

به انسان در روز جزا گفته می‌شود تو در دنیا که بودی، از

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۳۰.

۳- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

این چهره‌ها غافل بودی، امروز که پرده از مقابل چشمت برداشته‌ایم، اینک چشمت تیزبین شده است و باطن‌ها را می‌بینی. ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تِهِمْ تَأْوِيلَهُ...﴾^۱ آنان که تکذیب قرآن کرده‌اند، چون از حقیقت آن آگاه نبوده‌اند و هنوز تأویل آن به سوی آنها نیامده است...

از امام باقر علیه السلام منقول است:

﴿تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ﴾؛^۲

قرآن را بیاموزید چه آنکه قرآن در روز قیامت به نیکوترین صورت وارد محشر می‌شود آنگونه که همه‌ی انبیاء و اولیاء و شهداء از نور جمالش متحیر می‌شوند و با حسرت به او می‌نگرند. (إِنَّ الْكُغْبَةَ تُحْشِرُ كَالْعُرْسِ الْمَرْفُوفَةِ كُلِّ مَنْ حَجَّهَا مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِهَا... حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَيَدْخُلُونَ مَعَهَا)؛^۳ آن روز، کعبه مانند عروسی زیبا وارد محشر می‌شود در حالی که تمام کسانی که او را در دنیا طواف کرده‌اند، بر دامن او آویخته‌اند و همراه او داخل بهشت می‌شوند.

حجرالاسود در دنیا یک قطعه سنگ سیاهی است که در زاویه‌ی کعبه نصب است؛ ولی در روز قیامت می‌آید، در حالی که زبانی دارد گویا و چشمی دارد بینا درباره‌ی کسانی که در دنیا او را استلام کرده‌اند، شهادت می‌دهد.

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۹.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۹۶.

۳- شرح نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۴.

نمازی که می‌خوانیم، در شب اوّل قبر به صورت انسانی خوشرو و خوشخو و خوشبو، انیس و مونس ما خواهد شد. هرگونه عملی که در دنیا از ما صادر می‌شود، ظاهرش حرکاتی است که موجود و معدوم می‌گردد، ولی ملکوتش باقی و در عالم برزخ و محشر به صورت‌هایی زشت یا زیبا به سوی ما بر می‌گردد و ما را متنعم یا معذب می‌سازد. درباره‌ی انفاق در ماه مبارک رمضان رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَنْ فَطَرَ مُؤْمِنًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِثْقُ رَقِيْبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِدُنُوْبِهِ فِيمَا مَضَىٰ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ إِلَّا عَلَىٰ مُدْقَةٍ لَبِنٍ فَفَطَّرَ بِهَا صَائِمًا أَوْ شَرِبَتْهُ مِنْ مَاءٍ عَذْبٍ وَ تَمْرٍ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ أَعْطَاهُ اللَّهُ هَذَا الثَّوَابَ)؛

کسی که مؤمنی را در ماه رمضان افطاری دهد، ثواب آزاد کردن یک برده و آمرزش گناهان گذشته‌اش را خواهد داشت، حال اگر کسی توانایی افطاری دادن به یک روزه‌دار ندارد جز اینکه اندکی شیر و جرعه‌ای آب گوارا و دانه‌ای خرما به او بدهد و بیش از این نمی‌تواند، در این صورت خدا همان ثواب را به او عنایت می‌فرماید.

مراقبت کامل در رعایت اخلاص

منتهی آنچه که در تمام اعمال عبادی باید رعایت شود، موضوع اخلاص در عمل است که انسان تنها تحصیل رضای خدا را انگیزه‌ی خود در هر عملی داشته باشد و مراقب باشد که

حبّ دنیا و عجب و ریا در نیتش دخالت نکند و در انجام دادن دستورات خدا اعمال سلیقه ننماید.

دیده می‌شود مردمی که تمکّن مالی خوب دارند و می‌توانند برای روزه‌داران سفره‌های افطار بگسترانند و موادّ غذایی به خانواده‌های نیازمند برسانند؛ ولی چون شنیده‌اند که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ)؛^۱

خود را از آتش ننگه دارید اگرچه با نصف دانه‌ی خرما یا شربت آبی باشد.

فوراً می‌روند یک کیلو خرما می‌خرند و می‌برند جلوی در مسجدی در میان صد نفر روزه‌دار تقسیم می‌کنند و دلخوش می‌شوند که به صد روزه‌دار افطاری داده‌ایم و حال آنکه این جمله‌ی حدیث مربوط به کسانی است که تمکّن مالی ندارند و از طرفی دلشان می‌خواهد ثواب افطاری دادن به روزه‌دار را هم داشته باشند.

لذا در حدیث گذشته خواندیم که فرموده است: کسی که فقط در این حدّ از توانایی است که می‌تواند اندکی شیر و اندکی آب و یک دانه‌ی خرما به روزه‌داری افطاری دهد و بیش از این نمی‌تواند، خداوند همان ثواب را به او عنایت می‌فرماید. نه اینکه از یک آدم ثروتمند و متمکّن هم، دادن

یک دانه‌ی خرما را افطاری روزه‌دار حساب کرده و ثواب عظیم افطاری دادن به روزه‌دار را به او می‌دهد.

این معنا از این حدیث (من فَطَرَ مؤمناً صائماً...) هرگز استفاده نمی‌شود که دادن یک دانه‌ی خرما به یک مؤمن صائم چه از آدم فقیر تهی دست و چه از آدم غنی توانگر مصداق «من فَطَرَ مؤمناً صائماً» قرار گیرد، زیرا به اصطلاح علمی، اطلاق افطار صائم انصراف به سیر کردن صائم دارد و بدیهی است که با یک دانه‌ی خرما، آدم گرسنه سیر نمی‌شود.

البته آدمی که دوست دارد ثواب افطاری دادن به روزه‌دار را داشته باشد، ولی فقیر است و توانایی بیش از دادن یک خرما ندارد، خداوند عمل اندک او را به خاطر نیّت خالصانه اش می‌پذیرد و ثواب عظیم به او می‌دهد.

آن روز که پیامبر اکرم ﷺ ثواب افطاری دادن به روزه‌دار را برای مسلمانان بیان می‌فرمود، در میان آنان جمع کثیری از فقرای مهاجران بودند که از مکه هجرت کرده و در مدینه مالک چیزی نبودند و حتی جایگاهشان سکویی بود در جنب مسجد به نام صُفّه که آنجا فقیرانه زندگی می‌کردند. آنها وقتی ثواب عظیم افطاری دادن به روزه‌دار را از پیامبر اکرم ﷺ شنیدند، گفتند: یا رسول الله، ما که توانایی این را نداریم که به روزه‌داری افطاری بدهیم، ما خودمان چه بسا شب‌هایی بدون شام می‌خوابیم. آنجا بود که رسول خدا ﷺ فرمود:

(اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ أَوْ شَرِبَةِ مَاءٍ)؛

شما خود را به ثواب برسانید هر چند با دادن نصف دانه‌ی خرما یا با دادن یک شربت آب باشد.

پس هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. این هم نوعی زرننگی بازاری است که آدم پولدار متمکن می‌خواهد با دادن یک کیلو خرما به صد نفر روزه‌دار، صدها غرفه‌های بهشتی را به دست آورد و در توجیه و تأویل آیه و حدیث نیز اعمال سلیقه کند.

در میان مردم به ظاهر مسلمان، هستند کسانی که دستورات دین را به سلیقه‌ی خود تطبیق می‌کنند. از باب مثل سهم مبارک امام علیه السلام را نمی‌دهند، مالی که نصف خمس مال یک فرد مسلمان است و باید در زمان غیبت امام علیه السلام به فقیه جامع الشرائط که نیابت عامه از امام دارد داده شود نمی‌دهند و می‌گویند ما خودمان افراد مستحقّ رامی‌شناسیم و به آنها می‌دهیم یا حجّ واجب چون هم هزینه‌اش سنگین است و هم اعمالش دشوار، نمی‌روند و به جای آن عمره را بهتر می‌پسندند که هم هزینه‌اش کمتر است و اعمالش ساده‌تر و بعضاً در سال، دو بار یا بیشتر به طور خانوادگی عمره می‌روند؛ در حالی که می‌دانند در میان فامیل و آشنایان و همسایگان، افراد و خانواده‌های بی‌بضاعت آبرومند هستند که برای کرایه‌ی خانه‌شان، کسب و کار فرزندانشان، شوهر دادن دخترانشان معطلی دارند و اینان به حکم دینشان موظّفند به جای عمره‌ها و زیارت‌های مکرّر، به کمک آنها بشتابند و آنها را از پریشانی برهانند.

تقوای الهی، دستاورد ما از ماه مبارک رمضان

نتیجه‌ای که از این دارالضیافه و مهمانسرای الهی باید به دست آورد به حکم آیه‌ی قرآن **ملکه‌ی تقواست** که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛

رسول اکرم ﷺ در هفته‌ی آخر ماه شعبان، فضایل ماه رمضان و وظایف مسلمانان را در آن ماه بیان می‌فرمود، در اثناء خطبه امام امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد:

(مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ يَا رَسُولَ اللَّهِ)؛

ای رسول خدا، با فضیلت‌ترین اعمال در این ماه چیست؟

رسول اکرم ﷺ فرمود:

(أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ)؛^۱

برترین اعمال در این ماه، پرهیز از گناهان و محرمات الهی است.

بنابراین بر ما لازم است بعد از انقضای ماه مبارک رمضان، در افکار و اخلاق و اعمال و حالات خود بیندیشیم و ببینیم که آیا آثاری از ملکه‌ی تقوا و ورع از محارم خدا در شئون زندگی ما به وجود آمده است در این صورت، خدا را شاکر باشیم که توفیق بهره‌برداری از خوان انعام و احسانش را به ما عنایت فرموده است، وگرنه باید سخت متأسف و غمگین باشیم که از مهمانسرای الهی تهی دست و بی بهره بیرون آمده‌ایم؛ در عین حال از رحمت حق مأیوس نباشیم و بکوشیم

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۳۱۳.

تا فرصت و مهلتی از عمر باقی است، به اصلاح اخلاق و اعمال خود پردازیم.

اگر در ابعاد گوناگون زندگی، اعم از زندگی شخصی یا خانوادگی یا اجتماعی، از کسب و کار و معاملات و معاشرت، آلودگی به گناه و محرمی از محرمات خدا را می بینیم، بدون هرگونه تأخیر و تعلل اقدام برای رفع و برطرف ساختن آن بنماییم که به همین زودی، عمر به پایان می رسد و خود را در موقف حساب خدا می بینیم. این ندای قرآن را در گوش جان خود طنین انداز بسازیم که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...﴾^۱

ای باورداران به خدا و روز جزا، تقوا پیشه کنید و بی پروا زندگی نکنید و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [روز جزا] چه پیش فرستاده است...

مراقب باشیم که بسیاری از ما به یک گناه دائمی مبتلا هستیم و مدام در حال گناه به سر می بریم. مثلاً کسی که خانه ای یا مغازه ای را غصب کرده و به غصب حق الناس مبتلا شده است، علی الدوام فرمان خدا بالای سرش هست که حق مردم را به صاحبش رد کن. او در آن خانه یا آن مغازه، نماز هم که می خواند در نامه ی عملش گناه نوشته می شود به مردم مدیون است و می تواند دین خود را ادا کند و نمی کند. با همان

حال مکه می‌رود و طواف کعبه می‌کند و در مشاهد مشرفه و حرم امامان علیهم‌السلام یا **اهل بیت النبوة** می‌گوید، در همان حال، در نامه‌ی عملش گناهان نوشته می‌شود.

مرد در خانه نسبت به زن، جفاکار و زن نسبت به حقّ مرد جفاکار، آن وقت دنبال دعای کمیل و دعای ندبه و ختم انعام می‌روند، ترک واجب کرده، سنتّ به جا می‌آورند.

گنهکارانی که توبه بر آنها واجب فوری است، توبه نمی‌کنند و فشار روی مستحبات از روزه و نمازهای مستحبی و شرکت در مجالس عزاداری و بر سر و سینه زدن می‌آورند.

وقتی هم مشکلاتی درزندگیشان پیدامی‌شود، تعجب می‌کنند که چرا چنین شده است، هیچ نمی‌دانند که چوب از کجا می‌خورند. آنها چوب ترک توبه را که واجب فوری است می‌خورند.

نگرانی شدید امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غفلت مردم

امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برای بیدار ساختن مردم غفلت زده‌ی زمانش فریادها می‌کشید و گاهی از شدت ناراحتی گریه‌ها می‌کرد. نقل شده است که آن حضرت وارد بازار بصره شد و دید مردم سرگرم خرید و فروش هستند، در یک گوشه‌ی بازار ایستاد و به شدت گریه کرد.

(ثُمَّ قَالَ يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَ عُمَّالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَخْلُقُونَ وَ بِاللَّيْلِ فِي فُرْشِكُمْ تَنَامُونَ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَعْفُلُونَ فَامْتِ تَحْرِزُونَ الرِّزَادَ وَ

تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ؛^۱

آنگاه فرمود: ای بندگان دنیا و کارگران دنیاداران، شما که روز سرگرم سوداگری و قسم خوردن برای تبلیغ متاعنان هستید و شب هم در بستر خواب خود می‌خوابید و هیچ یادی از آخرت نمی‌کنید، پس کی به فکر معاد و زندگی پس از مرگ می‌افتید و توشه‌ی راه بر می‌دارید.

شما اندکی درباره‌ی همین ماجرا بیندیشید که مردی همچون علی^{علیه السلام} گریه کند آن هم در زمان حکومتش و آن هم در میان بازار و میان مردم با صدای بلند که چشم و گوش آیندگان و روندگان را به خود متوجه سازد. پیداست که از حال غفلت زدگی مردم به شدت ناراحت است، همچون پدری مهربان که فرزند خام و ناپخته‌ی خود را ببیند که رو به هلاکت و بدبختی می‌رود و خود نمی‌فهمد و گوش به حرف پدر هم نمی‌دهد؛ طبیعی است که پدر فریادش بلند می‌شود و گاهی هم بر سر و صورت خود می‌کوبد و می‌گرید، علی^{علیه السلام} آن پدر مهربان امت هم می‌دید این فرزندان جاهل و غافلش رو به جهنم و عذاب ابدی می‌روند، طبیعی است که شدیداً ناراحت می‌شد و فریادها می‌کشید. گاه پدرانۀ نصیحت می‌کرد و گاه بالحنی تند و خشم آلود می‌گفت:

(لَوْرَرْتُ أَنِّي لَمَ أَرْكُمُ وَ لَمَ أَعْرِفُكُمْ... قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۲۷۴.

مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنَةً صَدْرِي غَيْظًا؛^۱

ای کاش من شمارا اصلاً ندیده و نشناخته بودم.... خدا شمارا بکشد

که دلم را پراز چرک و سینه ام را آکنده از خشم و غیظ نمودید.

گاهی بالای منبر اشک می ریخت و گاهی در میان بازار صدا به گریه بلند می کرد تا بالاخره شب نوزدهم ماه رمضان، همان مردم با فرق شکافته از مسجد به خانه اش بردند.

از بس که از مردم زمانش ناراحت بود وصیت کرد پیکر مطهرش را شبانه و مخفیانه تجهیز و تشییع و دفن نمایند و لذا تنها فرزندانش و چند نفر از اصحاب خاصش به هنگام تشییع و دفن حاضر بودند و در میان بیابان، خارج شهر کوفه دفن کردند و تا زمان امام صادق علیه السلام مکان قبر شریفش مخفی بود و چون بدن مطهر را در میان قبر نهادند یکی از اصحاب بزرگوارش به نام صعصعة بن صوحان که مردی سخنور و خطیب بود و مورد علاقه ی امام علیه السلام آمد دو زانوی ادب بر زمین نهاد و کنار قبر مطهر نشست و در حالی که اشک می ریخت دست خودش را روی قلب خودش گذاشت و با دست دیگرش مشتی خاک از روی قبر برداشت و روی سرش ریخت و گفت:

(يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَنِيئًا لَكَ يَا
أَبَا الْحَسَنِ)؛^۲

پدر و مادرم قربان تو یا امیرالمؤمنین، گوارا باد بر تو این

۱- کافی، جلد ۵، صفحه ۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۲۹۴.

زندگی یا ابوالحسن.

برای خدا زندگی کردی، برای خدا جهاد کردی و برای
خدا جان دادی، این مردم اگر حرف تو را می شنیدند، از زمین
و آسمان برای آنان نعمت می جوشید، ولی یالاسف که تو را
نشناختند و قدر تو را ندانستند. چند جمله ای گفت و گریه کرد
و همراهان را گریانید.

صلی الله علیک یا امیرالمؤمنین.

بخش سوم:

**تماس باطنی با قرآن
در ماه مبارک رمضان**

اتمام حجت خدا با بندگان

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مواعظ خود

فرموده‌اند:

(وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُعُشُّ وَ

الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ)؛^۱

این را بدانید که قرآن آن نصیحت کننده‌ای است که هرگز خیانت نمی‌کند و راهنمایی است که گمراه نمی‌نماید و سخنگویی است که دروغ نمی‌گوید.

بنابراین:

(اتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَاقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ

أَعَدَّ لَكُمْ بِالْجَلِيَّةِ)؛^۲

از کلام خدا بهره ببرید و منتفع شوید و از موعظه‌های خدا پند پذیرید و نصیحت خدا را قبول کنید؛ چه آنکه خدا به طور مسلم، با دلایل روشن، حقایق را برای شما بیان کرده و [حجت را بر شما تمام نموده] راه عذری برای شما باقی نگذاشته است.

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۷۵.

۲- همان.

روز قیامت هم هیچ عذری برای تبهکاری‌های خود نخواهید داشت؛ زیرا خواهد گفت: آیا من به شما عقل ندادم که ببیندیشید، پیامبر نفرستادم و قرآن نازل نکردم که به وسیله آن دو، راه را بیابید و در زندگی کج نروید و گمراه نشوید. پس با داشتن این دو مشعل فروزان عقل و وحی چرا بیراهه رفتید و به چاه افتادید.

راهیابی به حقیقت قرآن فراتر از الفاظ و الحان

البته همه می‌دانیم و باید روشن تر بدانیم که قرآن همین نیست که اکنون در دست ماست و دارای جلد و کاغذ و خطّ است؛ اینکه مصنوع و ساخته‌ی دست بشر است. حقیقت قرآن، یک گوهر آسمانی و عرشی است که در باطن عالم مکنون و مستور است و به تقدیر و تدبیر خدا، از مقام ربوبیت حضرت حق عزّ و علا طئی مراحلی، تنزیل کرده تا به این مرحله از عالم بشری رسیده که به صورت خطّ و نقش روی کاغذ آمده و در قالب الفاظ و اصوات بر زبان‌ها جاری گشته و به گونه‌ی مفاهیم در اذهان و حافظه‌ها استقرار یافته است. اینها مراحل تنزیل یافته و پایین آمده‌ی حقیقت قرآن است که فرستنده‌اش در سوره‌ی واقعه به گوشه‌ای از جلالت و رفعت آن گوهر عرشی اشاره فرموده است:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ❀ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ❀ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ❀ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ❀ لَا

يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۱﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱﴾

سوگند یاد می‌کنم به جایگاه ستارگان و این قسمی است اگر بدانید بسیار بزرگ که این قرآنی است کریم در کتابی مکنون [و پوشیده از افکار و ادراکات عالمیان] که جز پاک شدگان و مطهرگشتگان به تطهیر الهی، تماس با آن نمی‌توانند داشته باشند. تذکر این نکته‌ی ادبی هم در این آیه‌ی شریفه خالی از فایده نیست که کلمه‌ی «لا» در جمله‌ی «فلا أقسم» برای نفی نیامده که به معنای «سوگند یاد نمی‌کنم» باشد، بلکه اصطلاحاً زایده و دالّ بر تأکید است و این نکته در موارد عدیده‌ای از قرآن آمده است مانند:

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿۲﴾ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿۲﴾﴾

سوگند یاد می‌کنم به روز قیامت و سوگند یاد می‌کنم به نفس لّوامه‌ی انسان.

منظور اینکه خداوند حکیم با انشاء قسم که بر حتمیت و قطعیت مطلب مورد قسم دلالت می‌کند، تنبّه داده که شما مدعیان شناخت قرآن اگر بخواهید تماس روحی با حقیقت قرآن پیدا کنید، چاره‌ای جز تطهیر و پاکسازی قلب و جان خویش از اخلاق رذیله و اعمال قبیحه ندارید تا آن قرآن تنزل یافته‌ی از کتاب مکنون الهی در کتاب مکنون بشری که جان و روح مطهر گشته‌ی انسان است استقرار یابد.

۱-سوره‌ی قیامت، آیات ۷۵ تا ۸۰.

۲-همان، آیات ۱ و ۲.

تنها خط و نقش روی کاغذ، زبان و صوت و ذهن و حافظه‌ی شما برای نشان دادن حقیقت قرآن کافی نیست. اینها یک مرتبه‌ی بسیار نازل از قرآن مُنَزَّل است که اگر جنبه‌ی مقدمه‌ای به خود گرفت و پله‌ی ارتقایی شد، برای بالا رفتن از نردبان معرفت قلبی قرآن، در این صورت است که در حدّ خود دارای ارزش بسیار بزرگ و عظیم خواهد شد، وگرنه که توقّف کردن در مرتبه‌ی خط و نقش روی کاغذ و تلفّظ به الفاظ و تلاوت آیات قرآن با اصوات و نغمه‌های گوناگون و سپردن آنها به حافظه و انباشتن مفاهیم آنها در ذهن و به بیان و قلم آوردن آنها به عنوان تفسیر قرآن و اکتفا نمودن به همین حد، بدون کمترین تأثر و تحوّل قلبی گرفتن از معارف این معلّم و مربّی آسمانی، بدیهی است که ارزش چندانی نخواهد داشت و بلکه احیاناً از منظر صاحب‌دلان، ممکن است به بازی گرفتن قرآن نیز به حساب بیاید و وسیله‌ای برای به دست آوردن تعین و تشخّص دنیایی قرار داده شود.

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا.

تماس روحی با حقیقت قرآن

حاصل اینکه صاحب قرآن و نازل کننده‌ی آن با کمال صراحت و قاطعیّت اعلام کرده که:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾؛

این قرآن کریم است و جز پاک گشتگان احدی صلاحیت تماس با حقیقت آن ندارد. شما از همین دستور دین مقدس درباره‌ی تماس بدنی با خط و کتابت قرآن درس بگیرید که فرموده است جایز نیست کسی دست بدون وضو به خط و نوشته‌ی قرآن بزند. آدم جنب پیش از غسل جنابت، حق مس کتابت قرآن ندارد. با اینکه قرآن کتبی نوشته‌ی بشر است، ولی از آن نظر که مرتبه‌ی نازل‌های از قرآن است، محترم است و تماس بدنی داشتن با آن مشروط به طهارت بدن است.

از همین دستور باید پی ببریم که تماس روحی و قلبی داشتن با حقیقت قرآن نیز مشروط به طهارت روح و قلب انسان است و همین جاست که کار دشوار می‌شود، زیرا تطهیر روح و قلب، به زیر پا نهادن اهواء نفسانی و پرهیز از انحاء گناهان احتیاج دارد و این طبیعی است که برای کسانی که مقهور شهوات نفس خود هستند کار آسانی نخواهد بود.

از طرفی هم بر اساس ایمانی که به شفا بخشی نسخه‌ی آسمانی قرآن داریم، هیچ چاره‌ای جز تحصیل طهارت روحی برای تماس گرفتن با حقیقت قرآن نداریم و می‌دانیم که گنج بی رنج میسر نمی‌شود.

البته می‌دانیم در رأس کسانی که مطهر به تطهیر الهی هستند و تماس روحی با حقیقت قرآن داشته و در واقع متحد با حقیقت قرآن هستند اهل بیت عصمت و طهارت و خاندان نبوت و رسالت علیهم‌السلام هستند که خداوند حکیم درباره‌ی آن

مقرّبان درگاه خود فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً﴾^۱

...خدا می خواهد فقط از شما خاندان رسالت، گناه و پلیدی را

دور سازد و شما را کاملاً پاک گرداند.

کلمه‌ی «انّما» که بر انحصار دلالت دارد، نشان می دهد که این موهبت تطهیر همه جانبه‌ی الهی و ویژه‌ی خاندان پیامبر ﷺ است و آیه‌ی سوره‌ی واقعه هم فرموده که تماس با حقیقت قرآن کریم، تنها نصیب پاکان و پاک شدگان است.

حال از جمع بین این دو آیه‌ی شریفه نتیجه می گیریم که مرتبه‌ی اعلای تماس با حقیقت آسمانی قرآن اختصاص به اهل بیت نبوت ﷺ اختصاص دارد که در مرتبه‌ی اعلای طهارت به تطهیر الهی قرار گرفته‌اند و سایر اصناف و طبقات مردم که در مراتب پایین از معارف دینی واقع شده‌اند و موظف به بهره‌برداری از قرآن کتاب هدایت آسمانی خود هستند، اگر بخواهند در حدّ خود تماس روحی با حقیقت آن کتاب الهی پیدا کرده و از معارف آن برخوردار شوند باید در مقام تهذیب نفس و تزکیه‌ی روح و جان خود برآیند و با عمل به دستورات دین از اتیان واجبات و ترک محرمات، صفحه‌ی آینه‌ی قلب را از آلودگی‌ها پاک و مطهّر سازند تا صلاحیت تماس با حقیقت قرآن را پیدا کنند، چه آنکه خدا فرموده است:

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾

تنها پاکان و پاک شدگانند که اهلیت مساس* با قرآن کریم دارند.

ما بحمدالله قاریان قرآن و حافظان قرآن و مفسران قرآن در میان خود فراوان داریم و از این جهت خدا را سپاسگزاریم، اما آنچه که نادرالوجود است و کمیاب، موضوع «مطهرون» است و پاک شدگان از لحاظ اخلاق و عمل که گویی ما هنوز باورمان نشده است که از ما، مساس با حقیقت قرآن را خواسته‌اند نه جمود و رکود در ظواهر آن، از قرائت و حفظ آیات و سوره و تفسیر و تبیین مجملات آن که همه‌ی آنها باید مقدمه و پله‌ی ارتقاء و اعتلا باشند، نه به صورت هدف و مقصد اصلی در آیند و پیوسته در سطح ظاهر زندگی دینی مورد توسعه و تکرار قرار گیرند.

اکتفا به ظواهر سطحی از دین

در هفت سالگی که به کلاس اول دبستان رفتیم، این جملات را به آموختند، خواندیم و حفظ کردیم: بابا آب داد، مامان نان داد، سارا انار دارد و... یاد گرفتن و تکرار اینها در کلاس اول دبستان لازم بود و ارزشمند، چون مقدمه‌ی باسواد شدن و دانشمند شدن بود، حال اگر بعد از چهل، پنجاه سال، همان هم‌کلاس‌های سال اول دبستان، گرد هم بنشینیم و با صدا

* مساس: تماس.

و آهنگ خوش بخوانیم بابا آب داد، مامان نان داد و... آیا خنده آور نیست؛ آیا به ما نمی گویند این جملات آن روز برای این بود که امروز شما دانشمند شده باشید و متخصص در فنون علمی گوناگون، نه اینکه چهل و پنجاه سال همان جملات را تکرار کنید و همچنان بی سواد و جاهل بمانید.

اکنون، نحوه‌ی رفتار ما با قرآن و دیگر مناسک دینی از نماز و روزه و حج و دعا و زیارت نیز اگر دقیقاً بنگریم چنین است، یعنی همان ظواهر سطحی از دین را که در اوایل سنین بلوغ و تکلیف آموخته‌ایم، در شصت، هفتاد سالگی نیز همانها را توسعه می‌دهیم و تکرار می‌کنیم، بدون اینکه بهره‌های وافیه از معارف عالی‌ه‌ی قرآن و اسرار لطیفه‌ی نماز و روزه و حج و دعا وارد فضای قلب خود کرده باشیم و صبغه و رنگ الهی به جان خود داده باشیم که خدا فرموده است:

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...﴾^۱

رنگ خدا [را بپذیرید] و چه کسی بهتر از خدا رنگ می‌زند...
رنگ خدا، یعنی توحید و ایمان خالص، قلب انسانِ موحدِ مؤمن به روز حساب و جزا و تسلیم در مقابل اوامر و نواهی خدا، رنگ خدا را پذیرفته و رنگین به صبغه‌ی الهی شده است.

قاری قرآن ملعون

از یکی از بزرگان نقل شده که گفته است: من نزد حکیمی آموزش قرآن می‌دیدم، یک دوره که تمام قرآن را

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۸.

پیش او خواندم، بار دیگر رفتم که بخوانم، به من تندی کرد و گفت: آیا خواندن قرآن نزد من را کار و حرفه‌ای برای خود درست کرده‌ای؟ یک دوره که خواندی کافی است، حالا برو قرآن را نزد خدا بخوان و بین به چه امرت می‌کند و از چه نهیت می‌نماید، تنها خواندن قرآن و بی‌اعتنا بودن به امر و نهی که نزد خدا اجر و ثوابی ندارد، بلکه فرموده‌اند:

(رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ)؛^۱

چه بسا کسی که قرآن تلاوت می‌کند، در حالی که قرآن او را لعنت می‌کند.

بدیهی است که آدم رباخوار اگر این آیه‌ی قرآن را با صدایی لطیف و آهنگی خوش بخواند که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۲۷۸﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای خدا پیشه کنید و [نسبت به خدا بی‌پروا نباشید] دست از ربا [خواری] بردارید اگر راستی در جرگه‌ی باورداران خدا و روز جزا قرار گرفته‌اید و اگر این کار را نکنید [و دست از رباخواری بر ندارید] آگاه باشید که خدا و رسولش به جنگ با شما خواهند آمد...

همین آیه، آدم رباخوار را لعنت می‌کند و در همان حال

۱- بحارالانوار، جلد ۸۹، صفحه‌ی ۱۸۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیات ۲۷۸ و ۲۷۹.

که قاری قرآن است، ملعون به لعنت قرآن است. پس معلوم می‌شود که قرائت قرآن از آن نظر که مقدمه برای تحصیل معارف و عمل به احکام قرآن و پلّه‌ی ارتقا و صعود به عالم قرب خداست، اجر و ثواب دارد، وگرنه صرف لقلقه‌ی زبان و تلفّظ به الفاظ قرآن، توأم با حالت بی‌اعتنایی نسبت به معارف و احکام آن نه تنها اجر و ثواب ندارد، بلکه احیاناً فرد، ملعون به لعنت قرآن نیز خواهد شد.

ویژگی قرائت قرآن خدایسند

در سایر عناوین دینی نیز مطلب چنین است، همین قرآن در باره‌ی نمازخوان‌ها فرموده است:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۱

وای بر حال نمازخوان‌هایی که از نماز خود در حال غفلتند و درباره‌ی حقیقت و هدف و مقصد از تشریح آن که همان خشوع در محضر خدا و تسلیم امر و نهی او بودن است نمی‌اندیشند که:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^۲

به یقین فلاح و رستگاری از آن مؤمنانی است که در نمازشان خاشع هستند.

درباره‌ی روزه هم امام صادق علیه السلام فرموده است:

۱-سوره‌ی ماعون، آیات ۴ و ۵.

۲-سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱ و ۲.

(إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعَكَ وَبَصْرَكَ وَشَعْرَكَ وَ
جِلْدَكَ)؛^۱

وقتی روزه می گیری، باید گوش و چشم و دیگر اعضای بدن روزه دار باشد، چون روزه واقعی، روزه قلب است و قلب روزه دار هم آن قلبی است که خود را از هر چه که غیر خداست خالی کرده باشد، تنها خدا در فضای جان حاکم باشد، در این صورت است که گوش و چشم و زبان و دیگر اعضاء و جوارح انسان نیز تحت حکومت خدا قرار خواهند گرفت و از آنها جز اعمال مورد پسند خدا صادر نخواهد گشت.

بنابراین، آن قرائت قرآنی مورد پسند خدا قرار می گیرد و دارای اجر و ثواب است که نشأت گرفته از قلب باشد، نه فقط زبان و صوت و حافظه با الفاظ و مفاهیم قرآن در ارتباط باشد و قلب در حال سهو و غفلت از معارف و احکام آن بماند.

چو مَحْرَم شوی، رخسار دلبر بینی

بعضی از شعرای ما که از قرآن الهام می گیرند، گاهی مطالب بلندی به نظم می آورند از جمله این بیت از حکیم سنایی است که گفته است:

عروس حجه‌ی قرآن نقاب آنگاه بردارد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

یک عروس مسلمان با ایمان، هرگز چهره در دیدگاه

نامحرمان نمی گشاید و نقاب و حجاب از صورت خویش بر

نمی‌دارد تا وقتی که به خانه‌ی داماد بیاید و به حجله‌ی زفاف داخل شود.

آنجا که فضا را خالی از نامحرم‌ان دید، نقاب از چهره بر می‌دارد و رخ به داماد می‌نمایاند. این شاعر حکیم هم می‌گوید که قرآن نیز یک عروس آسمانی و از نامحرم‌ان در حجاب و دارای نقاب است، تنها مَحْرَم‌ش خداست و لذا تا فضای قلب آدمی از غیر خدا خالی نگردد و برای خدا خلوت نشود، این عروس آسمانی وارد آن دل نمی‌شود و نقاب از چهره بر نمی‌دارد. دلی که سرشار از محبت به پول و جاه و مقام و ریاست و شهرت است، با مقام ملکوتی قرآن تناسب ندارد. آری:

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

قرآن هم مردمی را که عشق به سوداگری‌های دنیا سراپای وجودشان را گرفته است اصلاً در جرگه‌ی مردان عالم به حسابشان نمی‌آورد؛ بلکه می‌گوید:

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۱

یعنی از نظر من، مردان واقعی کسانی هستند که تجارت و خرید و فروش اُمّته‌ی دنیا آنها را سرگرمشان نمی‌سازد و از یاد خدا غافلشان نمی‌گرداند.

نگاهی به حال و وضع خود داشته باشیم

حال لازم است ما هم درباره‌ی خود بیندیشیم و ببینیم که

قلب ما چه وضع و حالی به خود گرفته است آیا خالی از خدا یا خالی از غیر خداست؛ پناه بر خدا می‌بریم از اینکه مصداق این آیه شده باشیم که می‌فرماید:

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿۱﴾
 مَا يَا تِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مَنْ رَبَّهُمْ مُخَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ
 هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿۲﴾ لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ...﴾^۱

مردم حسابشان نزدیک شده است و آنها با حال غفلت از آن روی گردانند [عجیب اینکه هر چه] ذکر و یادآوری تازه و نو از پروردگارشان به آنها می‌رسد، آنها آن را می‌شنوند و گوش فرا می‌دهند اما بالعب و بازی و با قلبی که سرگرم به مطالب دیگری است...

راستی ما ترس این را داریم که بعد از یک عمر سر و کار داشتن با قرآن و خواندن و گفتن و نوشتن راجع به آن دم مردن، خود را تهی دست و بی‌بهره از این خوان عام و سفره‌ی گسترده‌ی الهی ببینیم و با حسرت تمام به بیگانگی و نامحرم بودن خود نسبت به عروس آسمانی قرآن، پی ببریم که چون ما را نامحرم با خود می‌دیده است، نقاب از چهره‌ی ملکوتی خویش بر نداشته و گوشه‌ای از آن جمال بی‌بدیل خود را نشانمان نداده است. آری:

عروس حجله‌ی قرآن نقاب آنگاه بردارد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

این قلب انسان دارالملک ایمان است و باید از غوغا و هجوم نامحرمان از تعلقات دنیوی خالی باشد و تنها خدا که محترم عروس قرآن است، در قلب جایگزین گردد. در این صورت است که آن عروس، نقاب از چهره بر می‌دارد و در خلوتخانه‌ی دل جلوه‌گر می‌شود. حال آیا چاره چیست و چه باید کرد تا محرم قرآن شد و با او تماس روحی پیدا کرد؟ آری چاره همان است که خود قرآن نشان داده و فرموده است:

﴿ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴾

جز مطهرون و پاک شدگان از پلیدی‌ها، کسی اهلیت مساس با قرآن را نخواهد داشت.

قرآن در قلب جبار متکبر قرار نمی‌گیرد

حال اگر راستی شما طالب اهلیت مساس روحی با قرآن هستید، در تطهیر و پاکسازی روح و جان خویش از آلودگی به انحاء گناهان سعی و تلاش جدی داشته باشید؛ تنها به تلاوت و حفظ آیات و سوره و تفسیر و تبیین مفاهیم اکتفا نکنید و از کنار اوامر و نواهی قرآن با بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری نگذرید که به مقصد نخواهید رسید و تماسی با حقیقت قرآن پیدا نخواهید کرد و جز محرومیت از فیض دیدار جمال قرآن نصیبی نخواهید داشت. آری:

موانع تانگردانی ز خود دور درون خانه‌ی دل نایدت نور

این حدیث و این کلام نورانی را هم از هفتمین امامان

حضرت امام کاظم علیه السلام بشنویم که فرموده است:

إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا
فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ
فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ؛^۱

بذر زراعت در زمین نرم و خاک مناسب می‌روید و روی سنگ صاف و خشن نمی‌روید و همچنین است حکمت و علم به حقایق که در قلب انسان متواضع خاضع رشد می‌کند، ولی در قلب آدم متکبر جبار جا بگزین نمی‌شود و ثمربخش نمی‌گردد.

از این حدیث شریف هم استفاده می‌شود قرآن که سراسر حکمت است، در قلب انسان متکبر جبار جا نمی‌گیرد و ثمربخش نمی‌شود.

حال باید دید آیا متکبر جبار چه کسی است، آیا تنها زورمندان ستم پیشه‌ی عالم از قبیل فرعون و شداد و نمرود و صدام و نظایر اینان متکبر جبارند؟

باید در جواب عرض شود که خیر، البته اینها از مصادیق بارز و مسلم عنوان متکبر جبارند، اما این عنوان منحصر در اینها نیست، بلکه هر کسی که بر اساس کبر و غرور و خودخواهی که در وجودش حاکم است، تن زیر بار هیچ حرف حقی نمی‌دهد، او جبار متکبر است. حتی مرد در خانه‌اش می‌بیند همسرش راجع به مطلبی حرف درستی می‌زند اما فقط به خاطر اینکه من مردم و او زن، حرف او را در عین اینکه حق است

نمی‌پذیرد یا زن حرف شوهر را با اینکه می‌داند صحیح است، قبول نمی‌کند. جوان گفتار حقّ پدر را به خاطر اینکه پیر و درس‌نخوانده است و من‌نیرومند دانشگاه دیده‌ام مقبول نمی‌داند یا جوان حرف حقّی را زده است ولی پدر به دلیل اینکه بزرگ‌تر است و او جوان نمی‌پذیرد.

آن سیاستمداری که خودش می‌فهمد فلان شخص معین از او اوّلی و برای مدیریت در فلان پست و مقام شایسته‌تر است و این موظّف است کنار بیاید و او را ترویج و تأیید کند ولی نمی‌کند و خلاصه اینکه تمام کسانی که تن‌زیر‌بار این حقیقت نمی‌دهند که افکار و اخلاق و اعمال خود را با دستورات آسمانی قرآن تطبیق نمایند و سر در مقابل وحی الهی فرود آورند، متکبّر و جبّارند و قهراً بذر حکمت در زمین جانشان رشد نمی‌کند و صلاحیت تماس با حقیقت قرآن را پیدا نمی‌کنند؛ حتی ممکن است کسانی باشند که عمری سر و کار با قرآن و حدیث داشته‌اند و سخنوری قهار و نویسنده‌ای توانا در زمینه‌ی شرح و تفسیر آیات و احادیث باشند، اما اخلاقاً و عملاً تن‌زیر‌بار حق نداده باشند اینها هم متکبّر و جبّارند و بذر حکمت در زمین جانشان رشد و نموّی نخواهد داشت و از تماس با حقیقت قرآن محروم خواهند بود.

تشبیه عالم بی عمل به غربال

در روایات ما عالمان و واعظان بی عمل تشبیه به غربال شده‌اند و می‌دانیم که وقتی آرد را با غربال الک می‌کنیم، آنچه

آرد نرم است از غربال بیرون ریخته می‌شود و آنچه که نخاله است، در میان غربال باقی می‌ماند. از اینرو به امثال ما فرموده‌اند که شما مانند غربال نباشید که هر چه مطالب لطیف و عالی و دلنشین دارید از طریق زبان تحویل مردم بدهید و آنچه نخاله است از حرص و بخل و حسد از حبّ مال و جاه و ریاست و شهرت در جان خود نگه دارید و مصداقی از مصداق متکبر جبار شوید و یا لاسف که ما اگر اندکی در حالات روحی خود دقت کنیم، خواهیم دید اکثراً مرد و زن پیر و جوان عالم و عامی فقیر و غنی دارنده‌ی قلب متکبر جبار شده‌ایم و حالت کبر و غرور و خودخواهی و استبداد در فکر و روش در سراسر شئون زندگی ما مشاهده می‌گردد و همین خوی زشت آتشین است که بذر حکمت را در سرزمین دل می‌سوزاند و مانع از جلوه‌گری جمال قرآن در صفحه‌ی آینه‌ی قلب می‌شود.

این منطق قرآن است که می‌فرماید:

﴿...كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾^۱

سنت خدا این است که بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد و مانع از این می‌شود که در آن قلب به روی قرآن گشوده شود.

بنابراین ما هیچ چاره‌ای جز تهذیب نفس و اصلاح حالات قلبی خود نداریم و این هم، راه منحصرش عمل بر طبق دستورات آسمانی دین از اتیان واجبات و ترک محرّمات است.

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۳۵.

تأکید امیر مؤمنان علیه السلام به عملگرایی

به این ندای مؤکدانه‌ی مولای خود امام امیرالمؤمنین
علی علیه السلام نیز گوش فرا دهیم که می‌فرماید:

(الْعَمَلُ الْعَمَلُ ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ وَالْإِسْتِقَامَةُ
الْإِسْتِقَامَةُ ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ)؛^۱

ای بندگان خدا از شما عمل خواسته‌اند و عمل! تنها با
آرزوی خالی از عمل به شما چیزی نمی‌دهند؛ آن عمل را هم
پی‌گیر باشید و ادامه بدهید و به اندک آن اکتفا نکنید. استوار
باشید و استوار از راه راست پا بیرون ننهید و بیراهه نروید. در
پیش آمدن صحنه‌ی گناه از خود شکیبایی نشان دهید و تسلیم
هوا و هوس نشوید.

پرهیزید پرهیزید از آنچه که خدا نهی کرده است،
دوری گزینید. دوری گزینید از گناه تا عباداتتان ثمربخش
گردد که اعمال عبادی بدون پرهیز از معاصی، مانند دارو
خوردن بیمار است، بدون پرهیز از غذاها‌ی مضرّ و زیان بخش
که ناپرهیزی آن دارو را بی اثر می‌سازد.

بیش از روزی مقدر، نصیبتان نخواهد شد

این موعظه‌ی حیات بخش را نیز از حضرت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله بشنویم:

(وَاللّٰهُ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ
النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۷۶.

النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ أَلَا وَ
 إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَتْ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ
 حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَ
 لَا يَحْمِلُ أَحَدُكُمْ اسْتِنْبَاءَ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ
 بِغَيْرِ حِلِّهِ فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ؛^۱

حقیقت اینکہ بہ خدا سوگند، ہیچ عملی نیست کہ شما را بہ
 آتش نزدیک کند، مگر اینکہ من شما را از آن آگاہ ساختم و
 از آن نہیتان نمودہ ام و ہیچ عملی نیست کہ شما را بہ بہشت
 نزدیک کند، مگر اینکہ من شما را نسبت بہ آن آگاہ ساختم و
 بہ آن امرتان نمودہ ام.

این را بدانید کہ فرشتہی وحی، روح الامین از جانب خدا بہ
 قلب من القا کردہ کہ ہرگز کسی نمی میرد، مگر اینکہ روزی
 خود را بہ طور تمام و کمال از خدا بش گرفته باشد. بنابراین در
 طلب رزق و تحصیل روزی میانہ رو باشید و ہرگز دیر رسیدن
 چیزی از روزی شما را وادار نکند کہ رزق خدا را از طریق
 معصیت خدا بہ دست آورید چہ آنکہ آنچه را کہ نزد خداست،
 جز از راہ اطاعت امر خدا نتوان بہ دست آورد.

روزی شما مقدر شدہ کہ از مَمَرِّ حلال بہ شما برسد، اگر
 شتابزدگی کردید و آن را از راہ حرام بہ دست آوردید، بیش از
 رزق مقدر خود نخورده اید و خود را جہنمی ہم ساختمہ اید.
 خدا فرمودہ است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۱

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه رزقش بر عهده‌ی خداست...

از ما فقط جنبشی خواسته است که به اقتضاء طبیعت و اذن شریعت خود کار کنیم.

بیکاری در دین مقدّس اسلام، ممنوع و حرص و شتابزدگی هم مذموم است و روزی رسان هم خداست که فرموده است:

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ

حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾^۲

...هر که تقوا پیشه کرده [و از نافرمانی خدا پروا داشته باشد] خدا [راهگشای او در زندگی است و] رزق او را از راهی که خودش هم احتمال آن را نمی‌دهد می‌رساند...

باور کنیم که خدا کارساز بنده‌نواز است

اینجا مناسب آمد این خاطره را که از حدود پنجاه سال پیش به خاطرمانده و در یادداشت‌های خودم نیز ضبط کرده‌ام، عرض کنم.

یکی از دوستان بسیار معتمد و موثّق ما (رحمة الله علیه) در بین جمعی از دوستان نقل می‌کرد که حدود بیست سال پیش از آن زمان، یعنی در سال ۱۳۲۰ که تهران به این وسعت و آبادی

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

نمود در یک شب سرد زمستان وارد قهوه خانه‌ای شدم که با من آشنا بود، عده‌ای آنجا نشسته بودند، من هم رفتم و گوشه‌ای نشستم؛ در این اثنا دیدم پیرمردی آمد، معلوم بود که فقیر است و بقیچه‌ای زیر بغل داشت. به آن جمع که نشسته بودند گفتم من آدم بیچاره‌ای هستم، همسرم درد زایمان گرفته به دادم برسید، آنها چیزی به او ندادند، پیش من آمد و همان حرف را تکرار کرد. من به وضع و قیافه‌ی او که نگاه کردم، او را آدم صادق و راستگو نیافتم، فکر کردم از افراد حرفه‌ای است که کارشان همین است، ولی برای اینکه ردّ سائل نکرده باشم یک سکه‌ی پنج ریالی به او دادم که در آن زمان پول زیادی بود.

بعد به او گفتم من حاضریم به تو کمک کنم ولی به این شرط که خودم بیایم و تحقیق کنم، اگر دیدم اظهارات راست بود و همسرت وضع حمل کرده است، مطمئن باش که هر چه خواهی به تو می‌دهم، تو فقط نشانی خانه‌ات را به من بده، او هم با کمال بی میلی آدرسی به من داد و گفت: سلسیل، سه‌راه طرشت، سرآسیاب فرمانفرما، خانه‌ی اوستا عبدالله نانوا. من آدرس را نوشتم و او رفت.

آن چند نفر که نزدیک نشسته بودند، از من پرسیدند: به او چه گفتی؟ گفتم: نشانی گرفتم فردا برای تحقیق بروم، اگر راست گفته است کمکش کنم. یکی از آنها گفت که من هم فردا با تو می‌آیم، دوّمی و سوّمی و بقیّه هم گفتند ما هم می‌آییم. جمعاً شدیم شش نفر، قرار گذاشتیم فردا سر ساعت

معین در جای معینی حاضر شدیم که با هم برویم.

در آن زمان تا کسی نبود، درشکه‌ای کرایه کردیم و طبق نشانی که داده بود تا سه راه طرشت رفتیم، آنجا زمین خاکی گل بود و یخبندان، درشکه نتوانست برود، ناچار پیاده شدیم و بقیه‌ی راه را پیاده رفتیم. بازحمت زیاد به سرآسیاب فرمانفرما رسیدیم. آنجا یک دکان نانواایی بسته بود و بغلش یک دکان کوچک عطاری، پرسیدیم: اینجا شما اوستا عبدالله نانوا دارید؟ گفتند: نه، چنین کسی را نمی‌شناسیم. از دکان عطاری پرسیدیم: از دیشب تا به حال کسی نیامده از شما نباتی یا هلی برای مریضی بخرد؟ گفت: چرا از آن خانه‌ی روبرو چند بار آمده‌اند و نبات خریده‌اند؛ معلوم بود که مریض دارند. من جلو رفتم و در زدم. بچه‌ای آمد و در را باز کرد. گفتم: مادرت وضع حمل کرده؟ آن بچه منظورم را نفهمید. گفتم: مادرت زایمان کرده، گفت: بله، گفتم: پدرت خانه است؟ گفت: آری، گفتم: برو بگو مرد دیشبی آمده است.

او رفت و مردی آمد. دیدم آن مرد دیشبی نیست. یک سپور بیچاره‌ای از رفتگرها که خیابان‌ها و کوچه‌ها را جارو می‌کنند از او پرسیدم آیا در این خانه زنی وضع حمل کرده است. او از این سؤال من به شک افتاد و خیال کرد مأموری از اداره آمده است. گفت: منظورتان چیست؟ گفتم: دیشب مردی آمد و نشانی این خانه را داد و گفت زنی در این خانه وضع حمل کرده و احتیاج به کمک دارد، ما به این منظور

آمده‌ایم. او تا این حرف را شنید، انقلاب حال عجیبی پیدا کرد و اشک در چشمانش حلقه زد و بی اختیار گفت: ای خدا، ای خدای کارساز، ای خدای بنده نواز، چگونه شکرتم کم؟

من گفتم: چه شد؟ چرا این قدر منقلب شدی؟ گفت: حقیقت اینکه دیشب زخم درد زایمان گرفت؛ من هم که آدم فقیر و بیچاره‌ای هستم؛ نگران شدم که در این سرمای سخت زمستان چه کنم، با دلی افسرده و غمگین آمدم وسط حیاط و زیر آسمان، در حالی که برف می‌بارید دست به آسمان برداشتم و گفتم: ای خدای مهربان من، به این بنده‌ی بیچاره‌ات رحم کن. این حرف را گفتم و به داخل اطاق آمدم. خدا گواه است که احدی از جریان خانه‌ی من و وضع حمل زخم خبر نداشت.

الان که شما پرسیدید در این خانه زنی وضع حمل کرده؟ من بهتم برد و غرق در حیرت شدم که شما از کجا باخبر شده‌اید و به سراغم آمده‌اید. ما هم از شنیدن این جریان مات و مبهوت به هم نگاه کردیم و همه در دل گفتیم: «تبارک الله رب العالمین»، چه خدای مهربانی! چه سحرآمیز به داد دل بنده‌اش می‌رسد و چه زود جواب لَبَّيْكَ به فریاد دل شکستگان می‌دهد.

در شب سردِ ظلمانی کسی را مأمور می‌کند بدون اینکه او بفهمد نشانی خانه‌ی بینوا و درمانده‌ای را بی اختیار به زبان می‌آورد و دل جمعی را متوجه او می‌سازد که با پای خود و به خرج خود در خانه‌ی او می‌روند و با کمال افتخار مشکلش را حل کرده و حوائجش را تأمین می‌کنند. آری:

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ
 حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾

آنان که با خدا در ارتباط بندگی هستند، خدا راه [خروج از
 مشکلات] را به روی آنها می‌گشاید و از راهی که خودشان هم
 احتمال آن را نمی‌دهند به آنها روزی می‌رساند.

بخش چهارم:

**کمال انسان در توجّه قلبی
به باطن اعمال عبادی**

بهره‌های متفاوت روزه‌داران از ماه مبارک رمضان

نکته‌ای که قابل تأمل است اینکه با منقضی شدن ماه مبارک رمضان و برچیده شدن سفره‌ی بسیار گسترده‌اش که همه‌ی بندگان را بر سر خوان احسانش دعوت کرده بود، گروهی از بندگان خدا عارفانه و عالمانه به مهمانسرای خدا وارد شدند آنگونه که هم جلالت صاحبخانه را خوب شناختند و هم به عظمت و سفره و ارزش انواع طعام‌های روحانی که در آن بود، پی بردند و هم با هوشیاری تمام از آن سفره بهره‌برداری لازم نموده با دست پر از مهمانسرای الهی بیرون آمدند و چه سعادت بزرگی نصیبشان گشته است! و گروهی هم جاهلانه و غافلانه وارد و خارج شدند نه صاحبخانه را شناختند و نه به ارزش سفره پی بردند و نه از طعام‌های معنوی آن برخوردار گشتند.

حال ما نمی‌دانیم از کدام یک از این دو گروه بوده‌ایم؛ ولی اجمالاً می‌دانیم که منظور اصلی از روزه‌ی ماه مبارک رمضان، تنها امساک و خودداری از «مُفْطَرَات»، یعنی خوردن و آشامیدن و سرزیر آب بردن و اشباه این امور نبوده است، اینها مربوط به صورت ظاهر روزه است، روزه، صورت باطنی هم دارد و به قول آن شاعر عارف:

این دهان بستی دهانی باز شد

کو خورنده‌ی لقمه‌های راز شد
یعنی دهان انسان تنها این نیست که در صورت جسمانی
خود دارد و گاهی باز و گاهی بسته می‌شود و لقمه‌های غذا را در
خود جا داده وارد معده می‌سازد، بلکه انسان دهان دیگری هم
در بعد روحانی خود دارد و آن هم گاهی باز و گاهی بسته
می‌شود و لقمه‌های راز و اسرارآمیز معنوی را در خود جا داده
وارد مخزن جاننش می‌سازد و حیات ابدی خود را تأمین می‌کند.
اساساً به این حقیقت باید توجه داشت که انسان ظاهری
دارد و باطنی؛ ظاهرش همین بدن است که یک سر و دو گوش
دارد و با دو پا روی زمین راه می‌رود و نفس می‌کشد و
می‌خورد و می‌خوابد.

این ناحیه‌ی ظاهر اوست که دیگر حیوانات نیز این را
دارند، اما باطنش روح و جان انسان است که مرکز ادراکات
اوست و در آن ناحیه است که فکر می‌کند و می‌فهمد، درک
حقایق عالم می‌نماید و ایمان و اعتقاد به مبدأ و معاد جهان
هستی پیدا می‌کند.

حال اشتباه بزرگ اکثر مردم این است که حقیقت انسان
را منحصر در همین بدن می‌پندارند و از این جهت تمام هم
خود را صرف تأمین سلامت بدن و شناختن بیماری‌های بدن و
راه درمان آنها می‌نمایند و اصلاً توجهی به روح و جان که
حقیقت انسان است ندارند و قهراً نه به فکر حفظ سلامت روح
می‌افتند و نه در پی شناختن بیماری‌ها و راه درمان آنها بر

می‌آیند، در نتیجه طبیعی است که از خدای آفریدگار هستی و احکام و اسرار احکام او بی‌خبر می‌مانند، ولی وقتی انسان اندکی درباره‌ی خود اندیشید و فهمید که ظاهر و باطن دارد و ظاهرش این بدن و باطنش روح است، طبعاً پی‌می‌برد این عالم کبیر هم که من جزئی از آن هستم، ظاهر و باطن دارد. ظاهرش همین زمین و آسمان است و کوه و دریا و بیابان و کرات و منظومه‌های شمسی و عالم کهکشان و باطنش ذات اقدس الله (عَزَّوَعَلَا) است که روح و جان عالم هستی است.

باید روح و جان انسان با روح و جان عالم مرتبط گردد تا انسان به معنای واقعی تحقّق یابد، در این صورت است که در مقام آگاه گشتن از احکام آسمانی خدا و پی‌بردن به اسرار آن احکام بر می‌آید و می‌فهمد معنای نماز و روزه و حجّ چیست و چه آثاری از آنها باید در روح انسان پدید آید تا بیماری‌های هلاک‌انگیز آن درمان شود.

بی‌اعتنا به حقیقت عبادت

ولی متأسّفانه ما که به زعم خود مسلمانی و آگاه از احکام دین خدا، قسمت عمده‌ی هم خود را روی اصلاح ظاهر احکام می‌گذاریم و اکثراً توجّهی به باطن آنها که مربوط به باطن وجود خودمان یعنی روح و جان است نمی‌کنیم.

ما نماز می‌خوانیم و در اصلاح ظاهر آن از تجوید قرائت و رعایت آداب رکوع و سجود و... دقّت داریم، ولی به باطن آن که حضور قلب و خود را در محضر خدا دیدن و بر اثر تکرار شبانه‌روزی آن، نیروی نهی از فحشاء و منکر که به

حکم قرآن خاصیت نماز است، در روح خود ایجاد کردن و قهراً از هر گفتار و رفتار زشت و خوی ناپسند در نزد خدا دوری نمی‌جوییم و در واقع، صورت ظاهری از نماز عاری از باطن جسم و پیکری از نماز خالی از روح انجام می‌دهیم.

همچنین روزه می‌گیریم و در حفظ ظاهر آن که امساک و خودداری از خوردن و آشامیدن و سرزیر آب بردن و کارهایی که سبب بطلان روزه می‌شود، دقیق و مراقب هستیم، اما راجع به باطن آن که امساک قلب از توجه به غیر خدا و پرهیز دادن روح از تمایل به اهواء نفسانی است اعتنا و مراقبتی نداریم.

حال آنکه امساک از غذا و خالی نگه داشتن معده، ظاهر روزه است و باطن آن خالی کردن دل از غیر خداست. چند ساعتی در روز معده را خالی نگه داشتن و آنگاه شب با چند برابر آن معده را پر کردن که کار مهمی نیست تا روزه و عبادت خدا حساب شود.

اساساً صرف گرسنه و تشنه ماندن، شرف و کمالی برای انسان نیست، آدم گرسنه باید غذا بخورد و آدم تشنه باید آب بیاشامد. خوردن و آشامیدن در روز ماه مبارک رمضان نه برای بدن انسان ضرری دارد و نه برای روح انسان، آنچه که برای انسان ضرر روحی دارد، نافرمانی خداست، یعنی چون خدا فرموده است در روز ماه رمضان چیزی نخور و من با آگاهی از این فرمان خدا، بدون هرگونه عذر و مجوزی غذا می‌خورم و با فرمان خدا مخالفت می‌کنم، این گناه است و گناه است که روح آدمی را سیاه و کثیف می‌کند و جهنمی‌اش می‌سازد، نه

خوردن و آشامیدن.

بنابراین وقتی انسان مؤمن باورش شد که ارتکاب گناه و مخالفت فرمان خدا در هر وقت و در هر جا و در هر حال، صدمه به روح انسان می‌زند و او را مستحقّ جهنّم می‌سازد، طبیعی است که برای همیشه از گناه و نافرمانی خدا پرهیز می‌کند و این همان ملکه‌ی تقواست که محصول روزه‌ی ماه مبارک رمضان است و خدا فرموده است:

ای کسانی که ایمان به خدا و روز جزا آورده‌اید، روزه بر شما واجب شده آنگونه که بر امت‌های پیش از شما واجب شده بود.^۱

به این منظور که ملکه‌ی تقوا و نیروی پرهیز از گناه در روح خود به‌وجود آورید این ملکه و این نیروی روحی است که باطن و روح و جان روزه است. نه تنها گرسنه و تشنه ماندن در روزه ماه رمضان در حالی که روحاً هیچ امتناع و استنکافی از دروغ گفتن و غیبت کردن و ربا خوردن و حسد ورزیدن و بدخلقی نمودن در خانواده و اجتماع ندارد، این عیب بزرگ و این انحراف عمیق ظاهرگرایی و باطن‌گریزی در تمام اعمال عبادی ما مشهود و عیان است.

توجه به باطن اعمال، شرافت‌بخش انسان

از باب مثال مکه می‌رویم و اعمال و مناسک حجّ را انجام می‌دهیم از جنبه‌های ظاهر عمل بسیار خوب است و منظم، طواف بیت و سعی بین صفا و مروه و رمی جمرات و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

وقوف در عرفات و مشعر و منی، همه از دید ظاهر، جالب و چشمگیر است و کامل، ولی از منظر باطن اکثراً فاقد روح است و ناقص است و بی اثر چون ظاهر کار جز ارتباط با جمادات داشتن چیز دیگری نیست.

خود کعبه که آن را طواف می‌کنیم، ساختمانی از سنگ و گل است و جماد است، حج‌الاسود که آن را استلام می‌کنیم، سنگ است و جماد است، دو کوه صفا و مروه که بین آنها سعی می‌کنیم، جماد است. جمرات در منی که چند ستون سنگی است و با پرتاب سنگریزه آنها را رمی می‌کنیم جماد است. عرفات و مشعر و منی هم که در آنها وقوف می‌کنیم، چند قطعه زمین خاکی و جماد است.

پس ظاهر مناسک حج نیز جز ارتباط با جمادات چیز دیگری نیست و این بدیهی است که کمالی برای انسان نخواهد بود، اما باطن حج که لَبَّيْكَ اجابت گفتن به ندا و دعوت حضرت ربّ العالمین است و طواف بر محور ربوبیت او و دست بیعت و تسلیم و اطاعت دادن به دین و شریعت او و سعی و تلاش روحی دائم داشتن بین خوف و رجاء یعنی ترس از خشم او و امید به رحمت اوست و قرار گرفتن در میدان وسیع معرفت و شناخت صفات کمال او و پیشروی کردن در این میدان.

آری این باطن حج و روح حج است و شرف و کمالی عظیم برای انسان است که خود ذات اقدسش عز و علا فرموده است:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ

أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...^۱؛

وقتی که مناسک حج خود را انجام دادید، نتیجه‌ی حاصل از آن باید ذکر و یاد خدا باشد، آنچنان که در مرکز مملکت وجود شما که قلب و روح شماست، تنها حاکم فرمانروا خدا باشد و بس، در تمام شئون زندگی شما یاد خدا جلوه کند و از تمام اعضاء و جوارح شما آثار اطاعت از فرمان خدا بارز گردد.

در این صورت است که حجی زنده و با روح و دارای باطن انجام داده‌اید، وگرنه کسی که پس از بازگشت از مکه همان آش است و همان کاسه، نه پروایی از معصیت دارد و نه اعتنایی به رعایت حقوق خدا و بندگان خدا، این وضع نشانگر این است که پیکری بی روح از مناسک به جا آورده و جز با جمادات ارتباطی نداشته است.

رفته و مکه دیده آمده باز زحمت بادیه خریده به سیم

در انفاقات مالی هم همین نقص و کمبود را داریم، قسمتی از مال خود را به عنوان خمس و زکات می‌پردازیم این ظاهر کار است اما باطن آن که تطهیر قلب و روح از آلودگی به حبّ دنیاست اکثراً مورد توجه قرار نمی‌گیرد که خدا فرموده است:

﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾^۲؛

[ای پیامبر] از اموال آنان صدقه بگیر تا بدین وسیله [قلیشان را از آلودگی به حبّ مال] پاک گردانی و [روحشان را در مسیر

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۰.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

تکامل معنوی] به راه رشد و ارتقاء و کمال بیفکنی...

حالا منظور این بود که در روزهی ماه مبارک رمضان هم تنها خالی گذاشتن معده از غذا هدف نیست بلکه خالی کردن قلب از غیر خدا مقصود است. در مناجات شعبانیه که در واقع زمینه‌ساز برای ورود به ماه مبارک رمضان و نشستن بر سر سفره‌ی خدا و بهره‌گیری از انواع طعام‌های روحانی است، این جمله‌ی بسیار پرمحتوا را خوانده‌ایم که اگر تمام عمر را صرف تحقیق بخشیدن به همین یک جمله کنیم، باز معلوم نیست که حقّ آن را ادا کرده باشیم. آن جمله‌ی نورانی این است:

(اللّٰهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ)؛^۱

ای خدا و ای معبود من، از تو می‌خواهم این موهبت و این لطف و عنایت را درباره‌ی من روا داری که به طور تمام و کمال از هر چه که غیر توست بریده شوم و یک جا به تو پیوندم دل از هر چه غیر توست برکنم و تنها دل به تو ببندم.

آری انقطاع دل از غیر خدا و اتّصال روحی به خدا، هدف و مقصود اصلی از روزه است، اینک ما باید در خود بنگریم و ببینیم تا چه حدّ توانسته‌ایم روی این جمله بیندیشیم و در مقام تحقیق بخشیدن به محتوای آن در فضای جان خود تلاش و سعی و کوشش بنماییم، زیرا دل از غیر خدا بریدن و یک جا دل به خدا بستن، کار ساده‌ای نیست؛ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

این زشت‌های زیانما که به جای جمال اعلای خدا در

چشم انداز ما جلوه کرده و دل‌های ما را ربوده‌اند، آیا ممکن است به این سهولت و آسانی از دل بیرون رفته جا خالی کنند و خانه را به صاحبش که خدای جمال آفرین است، بسپارند. محبت به اسکناس و پول‌های انباشته‌ی در بانک‌ها علاقه‌مندی به مسکن و مرکب‌های اعلا و دلدادگی به پری چهرگان زیبا و شیفتگی به جاه و مقام و ریاست و شهرت و... سراپای وجود آدمیان را گرفته و جان‌ها را مجذوب خود ساخته است. کو آن چشم بینایی که از پشت این پرده‌های تاریک ظلمترا گوشه‌ای از جمال اعلائی خدا را ببینید و ندای ایمان از عمق جان سر داده بگوید «الله اکبر» و خدا را به‌راستی از همه چیز زیباتر و دلرباتر بشناسد و به تقاضای «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» در فضای قلب خود تحقّق بخشد.

انحراف خطرناک در بینش ما

آری مشکل بزرگ و اصلی ما این است که تا چشم باز کرده‌ایم، این جمال‌های فناپذیر را دیده و دل به این زشت‌های زیبانما داده‌ایم، از خدا و جمال خدا چیزی درک نکرده و لذتی نچشیده‌ایم و اکنون هم که این جمله را به عنوان مناجات با خدا می‌خوانیم، اصلاً مقصود از انقطاع و بریدن از غیر خدا و پیوستن به خدا را خوب نمی‌فهمیم و اگر هم بفهمیم، از تصوّرش وحشت می‌کنیم که یعنی چه؟

مگر می‌شود انسان از جمال پول و زن و جاه و مقام در برکند و بگوید الله اکبر. خیر، از نظر ما الپول الاکبر، پول از همه چیز و همه کس بزرگ‌تر است و برای رسیدن به پول، از همه

چیز و از همه کس باید برید.

آنگاه از آن سو خالق و آفریننده‌ی مهربان، ندای توأم با رحمت خود را در گوش انسان طنین انداز نموده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان و ای دارنده‌ی فکر و عقل و شعور، اندکی به خود بیا و ارزش خود را بشناس؛ من تو را برای ملاقات و دیدار با خودم ساخته‌ام که هم صحبت و همنشین با آسمانیان و عرشیان باشی، نه فدایی و قربانی خاکیان گردی.

این زیبانمایان که دل از تو برده‌اند، همه از خاک برآمده‌اند و به خاک برمی‌گردند و تو را بی‌محبوب و معشوق می‌گذارند و به سوز و گداز دائمی فراق محبوب مبتلایت می‌سازند. حال از همان راه که من تعیین نموده و به وسیله‌ی پیامبرم به تو ابلاغ کرده‌ام به سوی من حرکت کن تا به دیدار من نائل گردی و برای همیشه غرق در نور و سُورور و بهجت شوی.

ولی یاللاسف که این انسان جاهل نادان، پی به ارزش خود نبرده و خود را ارزان فروخته است، خدا را با خاک مبادله کرده به جای اینکه عرش نشین شود مزبله نشین گشته است. خدا فرموده است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۲

ما ساختمان وجود انسان را به نیکوترین صورت بنا کرده‌ایم.

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی تین، آیه‌ی ۴.

استعداد حرکت به سوی کمال لایتناهی در ساختمان وجودش نهاده‌ایم و او می‌تواند به معراج برود. معراج اختصاص به پیغمبر اکرم ﷺ ندارد، بلکه فرموده‌اند:

(الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ)؛^۱

انسان مؤمن با نمازش به معراج می‌رود.

البته اعلا مرتبه‌ی آن، مختص به پیغمبر اکرم ﷺ است و سایر انبیاء و اولیاء هم توانایی نیل به آن مرتبه را ندارند، ولی هر انسان مؤمنی با داشتن ایمان به معنای واقعی‌اش، به نماز که می‌ایستد، می‌گوید «الله اکبر»، یعنی خدا را بزرگ‌تر از همه چیز می‌بیند و پا روی دنیا و مافیها و هر چه که غیر خداست می‌گذارد و سر به آستان عرش اعلا می‌ساید، به خاک می‌افتد و «سبحان ربی الاعلی» می‌گوید و بانگ «ایاک نعبد و ایاک نستعین» از عمق جان سر می‌دهد و حقیقت معراج هم جز پا روی غیر خدا نهادن و سر به خدا سپردن نیست. در آیات مربوط به معراج پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۲

آن عبد مقرب درگاه خدا بالا رفت و نزدیک و نزدیک‌تر شد تا به حدّ تدلّی به مقام خاصّ قرب ربوبی رسید. تدلّی در لغت به معنای آویختگی است. این لوستران آویخته‌ی از سقف است یعنی نگه دارنده‌ای جز سقف ندارد، سقف اگر ره‌ایش کند، افتاده و خرد شده است. موقعیت مخلوق نسبت به

۱- بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۳۰۳.

۲- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۸.

خالقش، شبیه به موقعیت این لوستر نسبت به سقف است، یعنی مخلوق ذاتاً آویخته‌ی به خالق است و جز خالق، نگه دارنده‌ای ندارد، اگر او را رها کند، افتاده و هیچ و پوچ شده است.

منتهی ما مخلوق‌ها اکثراً به این آویختگی توجّه نداریم و می‌پنداریم که به پای خود ایستاده‌ایم و هر چه داریم از خود داریم و یا با گدایی از دیگران از امثال خود به دست آورده‌ایم. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگرچه توجّه به تدلّی و آویختگی خود نسبت به خالقش داشت و عبدالله به معنای واقعی‌اش بود، ولی در شب معراج، به امر خدا بالا برده شد و بالا و بالاتر رفت و نزدیک و نزدیک‌تر شد تا به عالی‌ترین مرتبه از مراتب شهود باطنی و قلبی که فوق آن مرتبه در عالم امکان متصوّر نیست واصل شد.

سپس مأمور شد که سایر بندگان خدا را هم در دامن تربیت خودش با برنامه‌ی نماز آنچنان پیروراند که همگی البتّه با حفظ مراتبشان به معراج بروند و از تدلّی و آویختگی خود آگاه گردند.

در آن صورت است که دل از هر چه که غیر خداست می‌بُرند و جز یاد خدا در دل جانمی‌دهند و جز نام خدا بر زبان جاری نمی‌کنند و جز سجده و خضوع در پیشگاه خدا و اطاعت امر و نهی خدا در تمام شئون زندگی، از خود چیزی نشان نمی‌دهند.

حال ما انسان‌های مؤمن به این حقایق، باید در ابعاد گوناگون زندگی خود از افکار و اخلاق و اعمال بیندیشیم و ببینیم

تا چه حدّ توانسته‌ایم آثاری از این حرکت معراجی که خدا و رسولش از ما خواسته‌اند و ما را برای همین حرکت به این دنیا آورده‌اند از خود به بروز و ظهور برسانیم که هم نمازمان معراجی باشد و هم روزه‌ی ماه رمضانمان روزه‌ی واقعی که هدف در هر دو انقطاع قلبی از غیر خدا و پیوند روحی با خداست.

زندگی مذلت بار از دلدادگان به غیر یار

ولی مع الاسف می‌بینیم آنچه که در صحنه‌ی زندگی اکثر ما مشاهده نمی‌شود، همان گوهر گرانبهای انقطاع و بریدگی از غیر خداست، بلکه آنچه بالعیان مشاهده می‌شود دلبستگی بسیار شدید نسبت به غیر خدا از مال و منال و جاه و مقام است. در این زمینه است که خدا بالحنی تهدیدآمیز فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛^۱

[ای پیامبر! بگو به مردم اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما و اموالی که جمع‌آوری کرده‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و مساکن مرفه‌ی که مورد علاقه‌ی شماست در نزد شما محبوب‌تر از خدا و رسول او و جهاد در راهش می‌باشد، در انتظار این باشید که مجازات و

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

کیفر شد بد از ناحیه‌ی خدا بر شما فرود آید، چرا که خدا منحرفین از صراط مستقیم حق را به سعادت ابدی که مقربیت در پیشگاه الهی است نمی‌رساند.

پس ما با این دل‌باختگی که نسبت به غیر خدا داریم، به حکم این آیه‌ی شریفه باید در انتظار این مجازات ذلت بار باشیم که محرومیت و مطرودیت از قرب مقام ربوبی است. در آیه‌ی دیگر بالحنی تفرّ آمیز فرموده است:

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾^۱

کشته باد انسان، چه موجود ناسپاس نمک نشناسی است این انسان. هیچ نمی‌اندیشد که گذشته‌اش چه بوده و اکنون در چه وضعی هست و از چه راهی باید برود تا به سعادت برسد. آیا نباید بفهمد که خدا او را از چه چیزی آفریده است:

﴿مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ۖ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾^۲

از نطفه‌ی بی‌ارزشی او را آفریده و اندازه‌ی خاص معینی برایش مقرر کرده است.

سپس راه را برای او آسان نموده تا به سوی او حرکت کند و به مقام قرب او برسد و به سعادت ابدی نائل گردد.

ولی این خود انسان است که بر اساس جهل و نادانی و اتباع هوی خدا و راه خدا را رها کرده و در مسیر اشباع تمایلات حیوانی و اهواء نفسانی افتاده و خود را از درگاه

۱- سوره‌ی عبس، آیه‌ی ۱۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۹.

رحمت مطرود و از سعادت ابدی محروم ساخته است و حال آنکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿...رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱!

پروردگار ما کسی است که هر چه را که آفریده او را برای رسیدن به کمال مناسب هدایت کرده و لذا در این عالم سراسر حکمت، می‌بینیم یک مورچه‌ی ناتوان چنان در مسیر خودش روشن است که هم لانه‌اش را می‌داند و همه دانه‌اش را می‌شناسد و با کمال آسانی به دنبال لانه و دانه‌اش می‌رود.

یک عنکبوت که حشره‌ای زمینی است، شکار خودش مگس را که پرنده‌ی هوایی است به راحتی به دام تارهای تنیده‌اش می‌افکند و طعمه‌ی خود می‌سازد، حال آیا آن خدایی که مورچه و عنکبوت و کرم خراطین* را در دل خاک هدایت کرده و چراغی در ساختمان وجودشان برافروخته که در پرتو نور آن چراغ، راه خود را می‌یابند و سراغ لانه و دانه‌ی خود می‌روند، آیا آن خدا این انسان را که اشرف مخلوقات اوست، هدایت نکرده و چراغی در ساختمان وجودش روشن نکرده و او را در ظلمت جهل و ضلالت رها کرده است.

(سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ وَ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُقُولُ الْجَاهِلُونَ)؛

او از این نسبت جاهلانه منزّه است بلکه او اولاً در ساختمان وجود انسان چراغ عقل را برافروخته و ثانیاً در خارج

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۰.

* خراطین: کرم خاکی است.

از ساختمان وجودش مشعل فروزان وحی را در سر راه زندگی اش قرار داده و راه حرکت او را به سوی مقصدش که لقاء خدا و نیل به سعادت جاودانه است کاملاً روشن نموده و فرموده است:

﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾^۱

چشم دل باز کن که جان بینی

حال این خودانسان است که بر اثر مقهوریت در مقابل اهواء نفسانی و شهوات حیوانی، هم چراغ عقل را در درون وجودش خاموش کرده و هم، مشعل فروزان وحی را مورد بی‌اعتنایی قرار داده و بادست خودش راه خودش را تاریک و ظلمانی ساخته و قهراً به چاه ضلالت و بدبختی افتاده است. بنابراین:

از دست دیگری چه شکایت کند کسی

سیلی به دست خویش زده بر قفای خویش

دزد از جفای شحنة* چه بیداد می کند

کو گردنش نمی زند الا جفای خویش

چاه است و راه و دیده‌ی بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

گر هر دو دیده هیچ نبیند به اتفاق

بهرتر ز دیده‌ای که نبیند خطای خویش

از امام صادق علیه السلام منقول است:

(طُوبَىٰ لِمَنْ جَعَلَ بَصَرَهُ فِي قَلْبِهِ وَ لَمْ يُجْعَلْ بَصَرُهُ فِي

۱- سوره‌ی عبس، آیه‌ی ۲۰.

* شحنة: پلیس.

عَيْنِهِ؛^۱

سعادت‌مند آن کسی است که بینایی‌اش در قلبش باشد، نه در

اینکه بینایی‌اش فقط در چشم سرش باشد.

این چشم سر را به ما داده‌اند که با دیدن آیات تکوینیّه و

تشریحیّه‌ی خدا، چشم دل را بینا کنیم و یاللعجب که ما با همین

چشم سر و نگاه کردن به صحنه‌های نامرضیّ خدا، چشم دل را

کور کرده‌ایم و لذا چاه‌های سر راه خود را نمی‌بینیم و با پای

خود رو به جهنّم می‌رویم.

گر هر دو دیده هیچ نبیند به اتفاق

بهتر ز دیده‌ای که نبیند خطای خویش

هر چیز را دیدن و خدا را ندیدن، نهایت درجه‌ی بدبختی

و محرومیّت ابدی است.

از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن بنده‌ی بینای خدا،

پرسیدند:

(هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟)

آیا تو خدای خود را دیده‌ای یا امیرالمؤمنین؟

فرمود:

(أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى... لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ

الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ)؛^۲

من عبادت نمی‌کنم خدایی را که ندیده باشم... او را چشم‌های

سر با نگاه‌های حسی نمی‌بینند، بلکه دل‌ها با ایمان حقیقی و

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۳۱۳.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۷۹.

شهود باطنی مشاهده‌اش می‌نمایند.

آنچه بر ما لازم است، سعی و تلاش و اهتمام جدی برای باز کردن چشم دل است و آن هم راهش بستن چشم سر از نگاه به مناظر ناپسند و ممنوع از سوی حضرت ربّ العالمین است. چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است، آن بینی ما توقّع داریم چشم سر را یله و رها و آزاد بگذاریم و به هر جا که خواستیم بچرخانیم و از گذرگاه آن، پرده‌های ظلمانی بر چهره‌ی قلب بیفکنیم و چشم دل را کور کنیم و در عین حال آنچه نادیدنی است، آن ببینیم. این ناشدنی است و لذا ما چاره‌ای جز اقرار و اعتراف به فقر و تهی‌دستی خود نداریم و شاید به خاطر همین اعتراف به قصور و تقصیر، ترخمی بر ما بنماید و راه نجاتی به روی ما بگشاید، وگرنه‌ای بر حال پریشانی و بدبختی ما اگر با همین فقر و تهی‌دستی که از حیث معارف و اخلاق و عمل داریم وارد خانه‌ی قبر و عالم برزخ بشویم که چه بی‌سر و سامانی‌ها و وحشت‌زدگی‌ها خواهیم داشت.

محرورم همچون بینوایان خاک‌نشین

اگر زنده دلانی ما را بعد از مرگ در خواب ببینند، خواهند دید بینوایانی هستیم خاک‌نشین، نه خانه‌ای داریم و نه فرش، نه چراغی و نه غذایی و عجیب اینکه این سخنان را به جای اینکه من و امثال من بگوییم، امام سیدالشاجدین علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی گفته است:

(فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالاً مِنِّي أَنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي وَلَمْ أَمْهَدْهُ لِرُقْدَتِي وَلَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِيُضَجِّعْتِي)؛^۱

پس چه کسی بدبخت‌تر و پیریشان‌حال‌تر از من خواهد بود اگر با همین حالی که دارم به خانه‌ی قبرم منتقل شوم، در حالی که آن را آماده برای خودم نکرده‌ام و با عمل صالح آن را مفروش نساخته‌ام.

(وَ مَا لِي لَا أَبْكِي وَلَا أَذْرِي إِلَيَّ مَا يَكُونُ مَصِيرِي)؛
پس چه شده است که من گریه نمی‌کنم و حال آنکه نمی‌دانم عاقبت کارم چگونه خواهد شد؟

(أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي، أَبْكِي لِضَيْقِ لَحْدِي، أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّاي)؛^۲
گریه کنم برای هنگام جان دادنم، گریه کنم برای تاریکی و تنگی قبرم، گریه کنم برای آن موقعی که نکیر و منکر [دو ملک موکل از جانب خدا برای سؤال از عقاید و اخلاق و اعمال] آمده‌اند.

شگفت‌انگیز اینکه ما از فقر، سخت‌می‌ترسیم و از تصوّر اینکه مبادا یک روزی فرش خانه‌ام، حصیر و گلیم باشد و شام شبم، نان خالی و لباسم کرباس، از تصوّر این چیزها بر خود می‌لرزیم و روز و شب می‌دویم که به چنین وضعی مبتلا نشویم، امّا یک هزارم این ترس از فقر دنیا را از فقر آخرت

۱- بحارالانوار، جلد ۹۵، صفحه ۸۹.

۲- همان.

نداریم؛ هیچ نمی ترسیم مبادا پس از مرگ خانه ام تنور آتش باشد و خوراکم حمیم و غَسَاقِ جَهَنَّمَ و لباسم قطران متعفن سوزان. این حرف از بنده نیست، بلکه گفتار خداوند حکیم است که می فرماید:

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿۱﴾
سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وَجُوهُهُم النَّارُ﴾^۱

آن روز تبهکاران را می بینی که با زنجیرها بسته شده اند و لباس هایشان از قطران* است، در حالی که آتش صورت های آنها را می پوشاند.

در آیه ی دیگر فرموده است:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ﴿۲﴾ لَا كَلِمَةَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ﴿۳﴾ فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿۴﴾ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿۵﴾﴾^۲

سپس شما ای گمراهان و دروغ پردازان از درخت زَقُّوم* خواهید خورد و شکم ها را از آن پر خواهید کرد و دنبال آن از آب داغ سوزان خواهید نوشید.

آیا راستی از شنیدن این آیات تکان دهنده ی آسمانی بر خود نمی لرزیم که به فکر بر حذر داشتن خویش از ابتلاء به این عذاب های عظیم الیم بیفتیم؟ نکنند که (معاذالله) این حقایق هنوز باورمان نشده است؟ چون باور داشتن قلبی با این

۱-سوره ی ابراهیم، آیات ۴۹ و ۵۰.

* قطران: مایعی سیاه و چسبان و بدبو و سوزان.

۲-سوره ی واقعه، آیات ۵۱ تا ۵۴.

* زَقُّوم: میوه ی تلخ آتشین.

پروایی‌های عملی سازگار نمی‌باشد، ولی مطمئن باشیم که روزی به حال باور خواهیم درآمد ولی دیگر آن باور به حالمان نافع نخواهد بود.

ای کاش برای زندگی‌ام ذخیره‌ای داشتم!

این هشدار تکان دهنده‌ی خداوند قهار است که می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۖ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۖ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۖ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۱

نه، چنان نیست که آنها خیال می‌کنند در آن هنگام که زمین به شدت درهم کوبیده شود و فرمان پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند و آن روز جهنم به صحنه آورده شود.

آری، آن روز انسان به خود می‌آید و مطلب باورش می‌شود اما این به خود آمدن و باور کردن که دیر شده است، دیگر سودی به حال او نخواهد داشت.

اینجاست که فریاد از عمق جان بر می‌آورد و می‌گوید ای کاش برای زندگی‌ام چیزی از پیش فرستاده بودم. یعنی آنجا می‌فهمد آنچه در دنیا داشته اصلاً زندگی نبوده است یک پرده‌ی شصت هفتاد ساله‌ای بود که از مقابل چشمش رد شده و زندگی‌اش از الان شروع شده است و لذا می‌گوید ای کاش برای زندگی‌ام چیزی از پیش فرستاده بودم.

حال این نصیحت بیدارگر را نیز از ششمین امامان، امام
جعفر صادق علیه السلام بشنویم:

(يَحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّكُمْ لَا تُصِيبُونَ مَا تُرِيدُونَ إِلَّا بِتَرْكِ
مَا تَشْتَهُونَ وَ لَا تَنَالُونَ مَا تَأْمُلُونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَيَّ مَا
تَكْرَهُونَ)؛^۱

حقیقت مطلب را، به شما می گویم که شما به آنچه
خواهان آن هستید از بهشت و رضوان خدا و سعادت ابدی
نخواهید رسید مگر اینکه در دنیا مشتهیات نفسانی و
دلبخواه‌های خودتان را که نامرضی خداست، رها کنید و
صفحه‌ی دل را از آلودگی به گناهان پاک گردانید و در راه
انجام اعمال عبادی و انفاقات مالی که طبعاً خوشایندتان نیست
صابر و شکیبا باشید و دشواری‌های آن را تحمل کنید تا پس از
انتقال از این سرا به سرای دیگر، به سعادت ابدی و زندگی در
نور و سرور و بهجت نائل گردید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لَوْلِيكَ
الْفِرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ
أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ